



فردوسی

ساعت امتیاز و مدیر
نصرت‌الله جهانبانلوئی
سال پنجم
شماره ۱۰۰

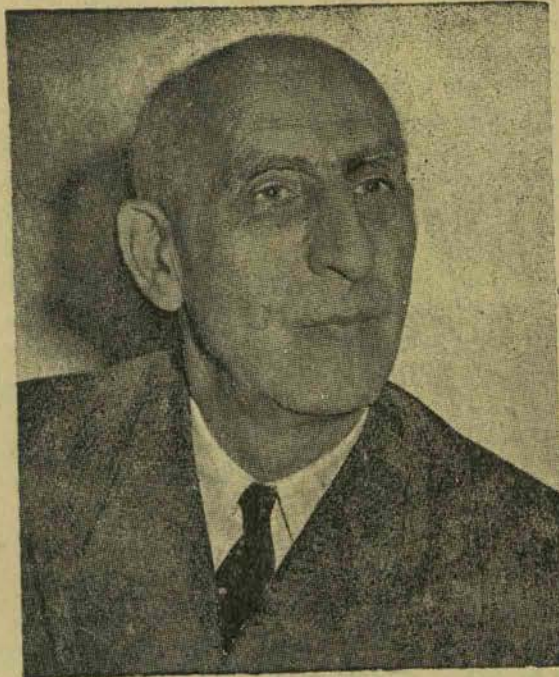
اطلاعات جالب و دقیقی از جریانات سیاسی پشت پرده کودتای مفتضحانه اخیر
مقدمات کودتا چگونه و بدست چه کسانی تهیه شد

اشرف پهلوی در مسافرت کوتاه خود اساس کودتای ریزی کرد

جلسات کودتا در منزل مدیر این مجله تشکیل می‌شد

دل اصلی شاهپور غلامرضا در کودتای اخیر

خبر کودتای شب یکشنبه که بشکست و عدم موفقیت اجرا کنندگان منتهی شد. همه اخبار دیگر کشور را تحت الشعاع قرار داد و حتی اعلامیه انحلال مجلس هفدهم نیز که بدون صدور فرمان شاه و مستقیماً از طرف نخست‌وزیر صادر شده بود با اینکه در جای خود اهمیت بسیار زیادی داشت، نتوانست افکار و احساسات عمومی را از توجه بگریبان کودتا بازدارد. خبر کودتا را ظرف بی‌ی دو روز اخیر تمام جراید نوشته‌اند و رادیو تهران نیز آنرا در دفعات بخش کرد بنحوی که بطور یقین تا این ساعت همه مردم ایران از چگونگی وقوع آن اطلاع کلی دارند، اما مطالبی که اینک ما برای خوانندگان خود مینویسیم نتیجه دقت و موشکافی بسیار



ز یاد خبر نگاران
«فردوسی»
و تماس آنها
بامقامات و
محافل مختلف
سیاسی و
مؤثر است.
مسئله فرقه
ناشناس!..
اهمیت
خبر مسافرت
شاهپور

باز هم رهبر ملت پیر و زشد

بقیه در صفحه ۲



اشرف پهلوی عامل مؤثر کودتا

کودتای ملوگانه و

مشت دشمن شکن

ملت

روز ۲۵ مرداد باردیگر تاریخ معاصر
نیش ما ورق خورد و یکی از صحنه‌های
آقای نشان مبارزه قهرمانانه ملتی که برای
حیرو بین استقلال و حاکمیت خود بپا خاسته
ت کت تجلی کرد.

صبح این روز در سراسر ایران، وقتی
مردم سرازخواب برداشتنند بوسیله
یو از عقیم مانند کودتای مفتضح و
نظر نانه‌ای مطلع شدند که برای شیخون
ن بحقوق ملت و دوباره استوار کردن
بهرهای استعمار و محو آزادی و استقلال
ملکت بفتح اجانب ترتیب داده شده بود
ن مثل سایر تشبثات مذبحخانه سر -
ردگان بیگانه بشیخه نرسید و اینروز
حلی بجای آنکه روزمرك آزادی و
مركت نهضت دهائی بخش ملی باشد بروز
بقیه در صفحه ۱۱

پیش بینی فردای مملکت

تا اکتبر مصداق هست، ایران

جمهوری نه میشوید؟

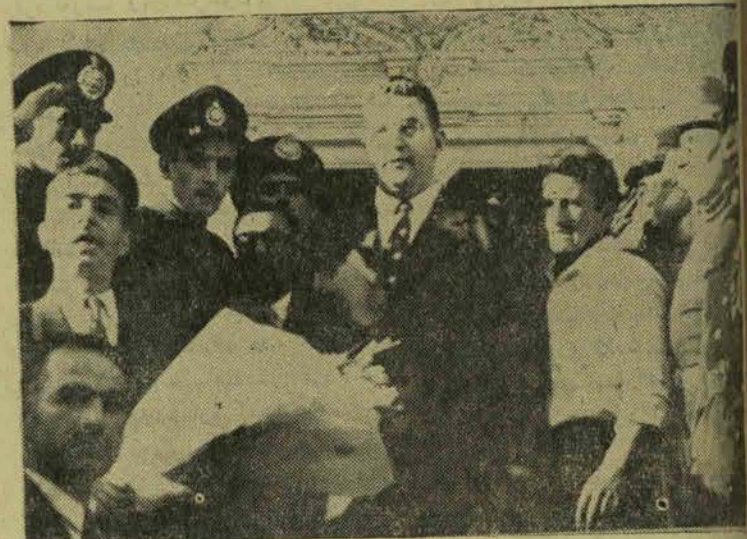
این بحث مهم در صفحه ۱۱ مطالعه فرمائید



« ظل الله » ذلیل الله شد؟! ..

چو تیره شود مرد را روزگار

همه آن کنند کش نیاید بکار



روز یکشنبه گذشته دکتر بقائی دستگیر و تحویل زندان شد

ناگهان در دو هفته پیش در تهران شام شد بهمان زودی که در شهر منتشر گردید پس از خروج او نیز از اذهان مردم دور شد و پدیده‌ای که حتی ساده‌ترین افراد کشور حدس می‌زدند که این مسافرت ناگهانی بدون نقشه قبلی نیست و صرفاً نمیتواند برای روپراه کردن اوضاع مادی خواهر شاه باشد، همینکه پای اشرف از محیط ایران دور شد، کنجکاری مردم و حتی مقامات موثر نیز در مورد این مسافرت متوقف ماند. ولی معلوم بود این شاهزاده خانم خوش خط و خال، با تمام توجهی که دولت نسبت به ملاقاتها، دید و بازدیدها و فعالیتهای سیاسی او دارد، باز هم زهر خود را خواهد ریخت و برای ملت مستکشیده ایران نقشه خطرناکی بی ریزی خواهد کرد.

چرا قصر غلامرضا؟

اشرف پهلوی خواهر دوقلوی شاه، قصر برادر ناتنی خود غلامرضا را برای اقامت انتخاب کرد تا بهتر بتواند نقشه‌های خطرناک خود را مرحله اجرا در آورد، چه با اطلاعاتی که اخیراً بدست آورده بود میدانست که غلامرضا بیشتر از برادران دیگر خود و بخصوص علیرضا در میان محافل سیاسی و مطبوعاتی دوستانی دارد که میتوانند اطلاعات لازم را در اختیار او بگذارند و چون نظر برویه‌ای که تاکنون غلامرضا از خود نشان داده، بی‌خطرتر از دیگر برادران خود معرفی شده است، توقف در نزل او را مفیدتر بحال خود و تهیه مقدمات نقشه‌های شیطنت آمیز خویش دید.

آجودان سابق شاهپور

قبل از مسافرت با ایران و در فرودگاه بیروت با اشرف خبر داده بودند که آجودان سابق شاهپور غلامرضا که خیلی مورد لطف و اعتماد شاهپور میباشد، در دستک دکتر مصدق ست بسیار مهمی دارد و کلیه شکایات و اغلب گزارشات دیگر نیز از نظر او میگذرد، باین ترتیب معلوم بود نزدیکی با این شخص برای اشرف کمال اهمیت را داشت و برای تماس با او هیچ وسیله‌ای بهتر از این نبود که اشرف مهمان غلامرضا باشد.

جلسات پوکر برای آشنائی

از طرف دیگر شاهدخت اشرف گفته بودند که یکی از مدیران مجلات هفتگی تهران که موسسه او تمام جراید و مجلات تهران و شهرستانها را برای تهیه مطالب مجله زیر و رو میکند و دوستی او با سرلشکر زاهدی که عامل موثر نقشه‌های پدی اشرف و دوستان او میباشد، معروف همه مردم آشنای مطبوعات و سیاست است، نیز از نزدیکان بسیار صمیمی شاهپور غلامرضا است و اغلب بعنوان شکار باخانه‌های خود بر امر و کناره مسافرت میکنند.

شرایط زندگی و رفعت آمد هائی که آقای مدیر بعنوان تشکیل جلسای قمار در خانه خود با سرلشکر زاهدی و اغلب افسران بازنشسته و نزدیک بدربار و چند نفر از رجال و رشکته سیاسی داشت، بهترین وسیله‌ای بود که اشرف پهلوی میتواند برای اجرای نقشه‌هایی که در سردارد از آن استفاده کند.

فامیل مادری هتفتند...

از طرف دیگر فامیل مادری شاهپور غلامرضا نیز در دستک دولتی نفوذ کامل داشته بانوسل با آنها شاهدخت اشرف می

اطلاعات جالب و دقیق

خانمها نباشند

این ترتیب و باین تمهید و مقدمه چنین صحنه‌ای مخالفین دولت برای انداختن حکومت ملی دکتر صمدن همدانستان میشوند و برای چگونگی عمل داخل مذاکره میکردند.

اما چون تجمع عده‌ای از افسران بازنشسته و یکی دو تن رجال منتسب بدربار و روزنامه نگار مسلماً توجه دولت را جلب میکرد، زیر عنوان جلسات قمار،



سرلشکر زاهدی

مذاکرات خود را آغاز میکنند که حتی شوهران او تمایل آنها به تصوراتی که اربابان نشان جلساتی دارند سوء ظن پیدا نکنند، منتها در این جلسات برخلاف سابق خانمهای ایشان بهیچوجه شرکت نداشته اند و حتی از تشکیل جلسه در منزل آقای ظفر ایلخان که دوشهر میباشد، خود داری میشود و تمام جلسات خود را در شیران تشکیل میدهند. یکی دو مرتبه آخر این جلسات در منزل سرلشکر زاهدی که دور افتاده‌تر از منزل دیگران در شیران است برگزار میشود و چون اینگونه جلسات سابقه داشته، با آنکه پلیس خانه سرلشکر زاهدی را دور دور تحت نظر دارد کمتر توجه پیدا میکند.

اولین اختلاف

بقرار اطلاع در یکی از این جلسات در نحوه انجام کودتا اختلافی ظاهر میشود و جلسات قمار هم بدنال آن برای مدت هفت هشت روز تعطیل میگردد و بعد از آن در جلسات بعدی عده کثیری حضور پیدا میکنند و از این بیعه هانطور که گفتیم منزل سرلشکر زاهدی محل تجمع تعیین میگردد.

باین ترتیب و بعنوان جلسات پوکر مقدمات همفکری شدن مجریان کودتای مسخره شب یکشنبه فراهم شد و اشرف پهلوی هم در تماس خود با شاه اورا وادار کرد که رسماً وارد عمل شود.

شاه تصمیم گرفت

مقدماتی را که باین ترتیب اشرف پهلوی چیده بود با اثر ملاقات شوارتسکف مستشار امریکائی سابق ژاندارمری کل ایران و شاه دست بهم داده و نقشه کودتا را بمرحله عمل نزدیک کرد. نتیجه این ملاقات تصمیمی بود که شاه برای برکناری دولت دکتر مصدق اتخاذ کرد.

اتخاذ این تصمیم و نتیجه آن مسافرت و این ملاقات این شد که هفته گذشته شایعه ترور مصدق در شهر منتشر گردید و « فردوسی » در شماره گذشته خود با آقای دکتر مصدق « هشیار باش » داد که دستور مواظبت بیشتری در رفت و آمد اشخاص بدهد.

عزل دکتر مصدق

شاه که نتوانسته بود در نحوه کودتا

هدف حمله باشرف ..

اولین نقشه این بود که مجله درباری معروف بنسایت سی ام تیرمقالاتی منتشر سازد و اشرف را عامل اصلی و گرداننده موثر اوضاع غیرعادی و تشنجات ضد ملی سی ام تیر سال گذشته معرفی نماید تا بدینوسیله اگر برای کوچکترین فردی از مخالفین دولت دکتر مصدق شکسی در ذکاوت و زیرکی و قدرت اشرف برای انداختن حکومت ملی هست بر طرف شود و تمام مخالفین این دولت زیر پرچم « اشرف و یاران » گرد آیند.

یک مقاله و دو نشانه

باین مقالات که بلافاصله بعد از ورود اشرف شروع شد و دوست صمیمی غلامرضا (که همه چیز خود را از دربار دارد و حتی هنوز هم کارت اتومبیل او و اتومبیل سابقش را که اخیراً به سردبیر سابق خود فروخته بنام شاهپور غلامرضا است، زیر عکسی که هنگام مراجعت اشرف از ایران از او و خانم شاهپور غلامرضا چاپ کرد نوشته بود:

اشرف پهلوی و خانم یکی از شاهپور ها ..) دو نشانه زد یکی اینکه همانطور که گفتیم مخالفین دکتر مصدق را به اهمیت وجود و عمق نقشه‌های خطرناک اشرف پهلوی توجه داده بآنها ثابت کرد که برای سقوط دکتر مصدق چاره‌ای جز جمع شدن بگرد جمع وجود این مارخوش خط و خال ندارند و دیگر اینکه با حمله مستقیم بدربار خود را در صدف میلیون جازد تا بهتر بتواند مجری نقشه‌های خطرناک زاهدی و ولینعت‌های درباری خود باشد.

مکی حاضر نیست



بقرار اطلاع خصوصی اشرف پهلوی توسط همین شخص اظهار علاقه به ملاقات حسین مکی میکند و چون حسین مکی هفته ای دو سه بار تماس مطبوعاتی با او داشت بهترین وسیله برای جلب نظر حسین مکی و یاران او، بنظر میدید.

اما از قرار اینکه شنیده ایم مکی با اینکه صمیمیت و آشنائی فوق‌العاده‌ای با زاهدی دارد حاضر نمیشود که با اشرف پهلوی ملاقات کند و برای اینکه مدیر مجله هم از محظوظ درآید مکی میگوید من تا وقتی که این شاهزاده در ایران است رفت و آمد خود را با اداره شما نمیکنم تا بیانه این که مرانی بنیند عذر حضور مرا از اشرف بخواهید.

تصمیم قاطعی بگیرد، تحت تاثیر تلقینات اقلیت مجلس در صدد عزل مصدق بر میآید اما برای جانشینی او، زوی سرلشکر زاهدی توافق می‌شود یعنی هرادی که خبر گذارهای خارجی خبر دادند حکم انتصاب او هم نوشته میشود و ولی در صدد عزل دکتر مصدق اختلاف سلیقه باقی میماند فرمان عزل مصدق هم نوشته میشود و سرهنگ نصیری ماموریت ابلاغ آنرا بعهده میگیرد بهمین مناسبت شب یکشنبه در باغشاه ضمن نطقی که برای افسران کارد شاهنشاهی ایراد میکند اسمی هم از این فرمان میبرد.

ترس از محبوبیت مصدق... اما ترس از محبوبیت و عظمت شخصیت اشرف را دکتر مصدق که رفتارندوم اخیر در مورد عزل و انحلال مجلس آنرا بنحو کاملاً فانی و ملاحظه‌ای اثبات کرد، اجرای این فرمان را دچار تردید می‌کند.

ناچار تصمیم گرفته میشود - بهور بگویند که عمل شده عزل دکتر مصدق با انجام کودتا و حبس و تبعید و حتی اعدام موافقین و همکاران صمیمی او انجام گیرد.

ستاد ارتش، نقطه اول حمله

لازمه این کار در وهله اول در دست داشتن ستاد ارتش و رئیس آن بود تا بدانوسیله تمام باادگانهای مرکز ارتش را تحت فرمان حکومت کودتا بیاورد و در زعفرانیه است. بهمین مناسبت برای بازداشت او در ابتدای امر بهر چه مراجعه میشود و چون او در منزل هر کسی را که از این ماجرا باخبر است



سرهنگ نصیری

و منجمله مهندس حق شناس، اجازه شرک در زیر کزاده و دو نفر باغبان را دستگیر میکنند که در ابتدای امر هدف فقط دست زدن مسافرین ستاد بوده است.

که بعد از دستگیری رئیس و تسلط بر اوضاع، بسراغ وزراء و دوستان نزدیک نخست وزیر و شرکت و گرفته اگر منظور از اول دستگیر کردن تمام وزراء میبود منزل آقای لطفی بهین حقی دادگستری هم که عضو مؤثر کابینه زنان و در شیران سکونت دارد نیز بضمک از تحت نظر گرفته میشود.

صف حائری زاده وصف

آنچه که جزو اخبار جالب برای توجیه جریانات باید نوشت، مطلبی بود که بگفته شد پیش از کودتا روزنامه‌های عصر از اساس حائری زاده لیدر اقلیت مجلس اعلان کشیده بودند که حائری زاده ضمن بیان رسا و کامل سیاسی روز صریحاً اشاره کرده بشیر و زنان صف آنها از صف دکتر بقائی و همین زندگی جداست.

و اگر در نظر بگیریم که این عبارت از درست در شب انجام کودتا غیر از مرد نیست شده و نخست وزیر بعد از کودتا بهر دست که بقیه در صفحه ۱۱

تلقینات
بر می آید
سر لشکر
ی که خیر
م تصاب
عوازل
میانه
سته میشود
غ آفر
یکشنبه
افسران
هم از



درباره شرکت زنان در انتخابات:

یک دختر توده‌ای، یک دختر نیروی سومی، و یک خانم چادری اظهار عقیده می‌کنند

در کدام کشورها زنان حق شرکت در انتخابات دارند و در کدام کشورها از حق رای محروم‌اند

مخالفین شرکت زنان در انتخابات می‌گویند:

نه فقط بزنان حق رای نباید داد، بلکه باید آنانرا
بزرگ چادرها و درون خانه‌هایشان بسرگرداند و زنان کارمند
دولت را از ادارات بیرون کرد!

آینده ده میلیون زن ایرانی در دست دکتر مصدق است



فراهم سازد تا نمایندگان واقعی خلق
بیارلمان راه یافته و مبارزه‌رہائی بخش
مردم ضد استعمار را در راه صلح و دمکراسی
بشر برسانند.

دومین جواب را بسؤال خبرنگار ما
یکی از دختران عضو سازمان زنان پیشرو
وابسته بحزب زحمتکش ملت ایران
(نیروی سوم) داد که پس از مقدمه مختصری
چنین گفت: سازمان زنان پیشرو از ابتدای تشکیل
خود برای تحصیل حقوق زنان کوشیده‌اند
و چون مبارزه ضد استعماری برای طرد
نفوذ اجانب و تأمین استقلال و حاکمیت
مملکت را مافوق کلیه اصلاحات و قدم‌اول
دروا ترقی و عظمت ایران تشخیص داده
بهمین جهت همگام نهضت ملی بفرمان مصدق
قهرمان رهبران خرافان پذیر ملت مبارزه
با استعمارگران و ایادی داخلی آنها پرداخته
است بدیهی است که بزنان ایران باید حق
رای داده شود زیرا در دنیای امروز جز
عده‌ای عقب مانده هیچکس در مساوات زن
و مرد تردید ندارد اخیراً بموجب قانون
جدید انتخابات بزنان مصر حق شرکت
در انتخابات داده شد و بهمین جهت سازمان
زنان پیشرو تلگراف تبریکی به جمعیت
دختران نیل که حصول این موفقیت نتیجه
مبارزات آنها بود مخابره کرد و امیدواریم
دکتر مصدق نیز بنیاداً زنان ایران جواب
مساعد داده و با دادن حق رای بآنها نیمی
از اهالی کشور را که در حال فلج بسر
می‌برند در سرنوشت خودشان سهیم سازد

خبرنگار ما بی‌مناسبت ندانست که
عین سؤال فوق‌الذکر را از یک خانم
چادری نیز بکنند خانم مزبور که هرگز بی
حجاب از خانه قدم بیرون نمی‌گذارد گو
اینکه با او سابقه آشنائی و نسبت خانوادگی
داشت ولی ابتدا حاضر نشید به
مصاحبه جواب بدهد، تا اینکه خبرنگار
ما بلطایف الحیل او را بحرف کشید:

ای آقا... مرا چه باین حرفها
تا وقتی که اینهمه آقایان تحصیلکرده و
درس خوانده هستند عقیده من چه اهمیتی
دارد؟ خبرنگار ما که خیلی سنج است باز
هم اصرار کرد و خانم چادری در حالیکه
چادری را روی سرش میکشید گفت:
واله بقیده من باید دید دستور خدا
و رسول در این مورد چیست، هر طور دین
و مذهب مقرر کرده باید عمل کرد، هر
کسی را بهر کاری ساختند، از مردها نان
در آوردن و از زن‌ها بچه‌داری و خانه‌داری
من که شخصاً از سیاست و مجلس سر در
نمی‌آورم ولی اگر قرار شود ما زن‌ها هم
رای بدهیم من از حالا میگویم که رای خود را
فقط بدکتر مصدق خواهم داد زیرا معلوم
است که این پیرمرد با آن جنه‌علیل قصدی
جز خدمت بملت و مملکت و به اسلام ندارد.
این بود نظریات مختلفی که این
روزها درباره شرکت یا عدم شرکت زنان
در امر انتخابات ابراز میشود «اکنون
باید دید شخص دکترمصدق در این باره چه
عقیده دارد؟»

گل‌مهر

و مشکلات اجتماعی دارای سطح آگاهی و
نحوه قضای متساوی بامرد میباشد و
چون باراجتماعاً مشترکاً بامرد بدوشی
کشد نهایت بی‌انصافی خواهد بود که او
را از شرکت در انتخابات که بمنزله تعیین
سرنوشت مملکت است محروم کنند

مخالفین چه می‌گویند؟

باید اعتراف کرد که نظریه فوق در
غالب ممالک عالم مورد قبول واقع شده
و بمرحله اجرا درآمده است چنانکه در
کلیه کشورهای اروپائی باستثناء سوئیس
و ایتالیا و در اغلب کشورهای امریکا و
آسیا از قبیل اتا زونی، شوروی، چین،
هند، استرالیا، آرژانتین و بسیاری از
ممالک دیگر حق شرکت در انتخابات
بزنان داده شده و آخرین کشوری که اخیراً
حق رای داد کشور مصر بود

با اینهمه مسئله شرکت زنان در
انتخابات هنوز در ایران مخالفین سرسخت
وجدی دارد که غالباً باید آنانرا در طبقه
روحانیون و متمسبین مذهبی و پرورش
یافتگان فرهنگ و دانش قدیم جستجو کرد
و گذشته از این دسته که اساساً با شرکت
زنان در انتخابات مخالف هستند عده‌ای
دیگر در اساس با آن موافقت دارند ولی
معتقدند اجرای این امر در ایران هنوز
زود بوده و محتاج مرور زمان میباشد

مخالفین چنین استدلال می‌کنند که
اصولاً خلقت زن و مرد باینکه بیکر متفاوت
بوده و بهمین جهت وظایف ایشان از هم
مجزا و متفاوت است و دخالت یکی در کار
دیگری موجب نفاق و از هم پاشیدن نظم
اجتماع میگردد.

زن موظف بتربیت فرزند و تنظیم
امور خانه و مرد مکلف بتأمین معاش و
اداره اجتماع میباشد و دخول زنان بجامعه
و دست اندازی بکارهایی که خاص مردان
است موجب تعطیل و عدم اجرای وظایف
اصلی ایشان خواهد گردید، بخصوص که
استعداد و استنباط و تجربه زنان در امور
اجتماعی کافی نبوده و تبیت ایشان از
احساسات ممکنست برای ملت و مملکت موجب
دردسر گردد.

اینده‌ست علاوه بر آنکه با شرکت
زنان در انتخابات بکای مخالف هستند،
شرکت ایشان در اجتماعاً نیز جایز نمی
دانند و علت العلل فساد کنونی جامعه ما را
همین امر خصوصاً رفع حجاب بانوان
تلقی نموده می‌گویند باید زنان را بیخانه‌ها و زیر
چادرهایشان برگرداند - و حتی بزور -
حجاب را دوباره بر قرار کرد خصوصاً از

روز ۱۲ مرداد که فرزندم در تهران
شخصیت طرف صورت گرفت، در میان صفوف
در مورد مردان که برای دادن رای با نعلال
لا قابلس بطرف صندوق‌ها می‌رفتند عده‌ای
این عمل بزنان و زنان نیز دیده میشدند که برای
دن رای آمده بودند ولی چون از آنها
بصورتی بگری شد باناسف و عدم رضایت راه
جام کو در آنجا کج کرده، عده‌ای بنازلشان بر
هنگار شدند و عده دیگر در اطراف صندوقها
بیانده بنوشتن ورقه رای برای بیسوادان
ناخواند تا بدینوسیله علاقه خود را به
دردسر اندوم و تعیین سرنوشت کشور نشان
وده است.

اینروزها که انتخابات دوره هیجدهم
بیاورند پیش است و گفته میشود قبل از شروع
بایات قانون جدیدی در این باره به
سایت برای نخست‌وزیر خواهد رسید، بار
منزلش مسئله شرکت خانم‌ها در انتخابات
رد بحث قرار گرفته است.

عده‌ای عقیده دارند بهترین فرصت
ای دادن حق رای بزنان فرا رسیده
را اختیار امر بدست شخص دکترمصدق
ت، چنانچه بخواهد با کجاندن یک
باحتی تبصره در قانون انتخابات
واند نیمی از مردم کشور را از حال فلج
رون آورد و در سرنوشت سیاسی و حیات
شعاعی مملکت سهیم سازد و بدینوسیله
ندم بزرگ وجدی برای رساندن ایران
نله تمدن و ترقی بردارد، زیرا بموجب
شور سازمان ملل متحد که بتصویب کلیه
ل عضو از آنجمله ایران رسیده است
بکشورها مکلفند بزنان حق رای و

مهمند به از شرکت در انتخابات داده و از نظر
ر می‌کنند که سیاسی و اجتماعی بین ایشان و
ستگیران مساوات و برابری کامل قائل شوند
در اجرای این تصمیم اخیراً حتی کشور مصر
مشا یکی از ممالک اسلامی است در قانون جدید
کلیه انتخابات خود برای زنان حق رای
بر شرکت در انتخابات قائل شده است.

سنگین و سوریه و لبنان و پاکستان نیز قبلاً
فی و در این حق را بزنان داده‌اند و دلیلی نیست
نه است زنان ایرانی بیبانه‌های بسوج و
بایستند از تحصیل حقوق اجتماعی خود
مانند و عقب مانده و مرتجع قلمداد

مواقفین شرکت زنان در انتخابات
ب ایاری توجیه لزوم این امر چنین استدلال
که شد که دنیای امروز بر عقاید کهنه و -
از تو اساس پیشینیان راجع بزنان قلم رد و خط
نوشان کشیده و از هر جهت میان او و مرد
مطالعات کامل قائل شده است و در جوامع
بوده و بزنان و مردان دوش بدوش هم برای
روزهای زندگی بهتر مبارزه میکنند، زیرا
ن زن بیستم برخلاف عصور قدیم فقط
مطلبان از «بل» منزل یا وسیله اجرای
سویا بر مرد نیست، بلکه موجود تفکر و ذی
ما مبارز است که در مقابل کلیه مسائل زندگی

پیر مردی که تازه از هند آمده است میخواهد دکتر بقائی را هیپنوتیزم کند و اسرار قتل افشار طوس را مکتشف سازد!

با این طریق جدید بازپرسی بعد از این هیچ بیگناهی پای چوبه دار نخواهد رفت و هیچ مجرمی از چنگال عدالت نخواهد گریخت

مرد عجیبی که بیست هزار نفر امریکائی را بوسیله تله ویزیون هیپنوتیزم کرد ...



این آزمایش و آزمایش‌های دیگری که در حضور هزاران نفر تماشاچی و تحت مراقبت دانشمندان و روان شناسان مو شکاف بعمل آمده نشان میدهد که هیپنوتیزم بسر خلاف آنچه عده ای تصور میکنند کلاهبرداری و شیادی نیست بلکه یک حقیقت علمی است که در زبای امروز میتواند کاملاً آنرا مورد استفاده قرار داده و در موارد مختلف از آن بهره مند گردد.

یکی از استفاده هائی که اخیراً در کشورهای اروپا و آمریکا از هیپنوتیزم بعمل میاید در امراض روحی است که بسیاری از بیماربهای صعب‌العلاج و جنونهای خطرناکرا معالجه میکنند.

باین ترتیب که شخص دیوانه را هیپنوتیزم نموده و علت جنون و اختلال دماغی او را از خودش می‌پرسند.

دیوانه در حال عادی نمی‌تواند جواب بدهد.

ولی در حال خواب مغناطیسی چون تحت اراده مافوق قرار میگیرد همه جزئیات را که منجر بجنون او شده است بی‌کم و کاست شرح میدهد و بدین طریق پزشکان با کشف علل دیوانگی راه علاج او را پیدا میکنند.

استفاده مهم دیگری که اخیراً از این قدرت مخفی انسانی میشود در رشته قضائی و پلیسی و کشف جنایات است.

غالب کسانی که با اتهام دزدی یا قتل یا اعمال خلاف قانون دیگر دستگیر میشوند برای تبرئه خود همیشه جرائم خویش را انکار می‌کنند یا تقصیر را بگردن دیگری میاندازند بطوری که در بعضی موارد به علت ابهام مسئله واقعا کشف مجرم حقیقی و اجرای عدالت بسیار دشوار و بلکه محال میگردد.

در این موارد هیپنوتیزم بمنزله بهترین مشکل گشا و کلید صندوقچه اسرار است متهم را در اختیار یک هیپنوتیزم کننده قوی قرار میدهند تا او را خواب کند و وقتی که بخواب مغناطیسی فرورفت اراده خود را بکلی از دست میدهد ولی حافظه اش بخواهی کار میکند.

در این موقع هیپنوتیزم کننده جریان وقوع جرم را از او میپرسد و متهم چون از خود اراده‌ای جهت پرده پوشی و کتمان حقیقت ندارد همه چیز را بی‌کم و کاست در کمال راستی و صداقت حکایت و اگر مرتکب جرمی شده است اعتراف میکند.

و حواس انسان کاملاً سر جای خود باقیست همه چیز حس میکند و میفهمد ، فقط اراده اش تحت اراده هیپنوتیزم کننده قرار میگیرد.

در آزمایشهای متعددی که در این باره بعمل آمده دیده شده است که هیپنوتیزم کننده سوالاتی را جمع بگذشته‌های خیلی دور و جزئیات زندگی قبلی «معمول» از او نموده که در حال عادی وی از جواب آنها عاجز بوده ولی در حال هیپنوتیزم با کمال صحت و دقت جواب کافی به هیپنوتیزم کننده داده است.

حواس اراده «معمول» در حال هیپنوتیزم کننده قرار میگیرد و این سلطه عجیب حتی در حرکات بدنی و جسمانی او نیز محسوس است.

چندی قبل دکتر «فریکسون» هیپنوتیزم کننده معروف سوئدی که شهرت جهانی دارد نمایش جالب توجهی داد باین ترتیب که شخصی را بحالت خواب مصنوعی در آورد ، بعد با زوی او را گرفت و در حالیکه نوک چاقوی تیزی را بیکی از رگهای دستش نزدیک میکرد گفت:

« می‌خواهم رگ تو را قطع کنم و تمام خون بدنت را از اینجا خارج سازم! »

معمول با وحشتی فراوان باو مینگریست و چون اراده و اختیاری از خود نداشت در مقابل این تهدید کوچکترین عکس العملی از خود نشان دهد. دکتر فریکسون چاقو را به آرامی روی رگ او گذاشت و بی آنکه خراشی ایجاد کند بلافاصله بر داشت، در این موقع یک نفر دیگر جلو آمد و لیوان آبی را که بدست گرفته بود با آرامی روی بازوی معمول فرو ریخت بطوری که آب از طرف ساعد او پایین جریان پیدا میکرد ، دکتر با همان لحن خاص و آمرانه ، دنباله سخن را گرفته گفت: « اکنون رگت را قطع کردم و این مایع خون تست که بخارج جریان پیدا میکند ، بزودی تمام خون بدنت خارج خواهد شد و تو جان تسلیم خواهی کرد! »

معمول اندک اندک رنگش پرید ، رخشه‌ای براو دست داد ، دکتر مرتباً کلمات خود را تکرار میکرد و معمول تدریجاً بحال ضعف دچار میشد ، پس از نیم ساعت که از شروع عمل گذشت چند نفر از پزشکان معمول را مورد آزمایش قرار دادند و با کمال تعجب مشاهده کردند هین حال همان کسانی را دارد که رگشان بریده شده و مقدار زیادی خون از بدنشان رفته است ، همکار دکتر فریکسون مرتباً لیوان را از آب پر کرده و روی بازوی معمول فرو میریخت و او بتصور اینکه این خون اوست تدریجاً قدرت و توانائی خود را از دست میداد و شاید اگر عمل ادامه پیدا میکرد واقعا جان از کف میداد!

درباره هیپنوتیزم یا خواب مصنوعی تاکنون مطالب زیادی خوانده و شنیده‌اید که باید اعتراف کرد اغلب آنها از مرحله افسانه و خیال یا لاف و کزافهای مدعیان خارج نبوده است و بهمین جهت عده‌ای بکلی حقیقت آنرا منکر شده و معتقدند هیپنوتیزم، جز وسیله‌ای برای شیادی و کلاهبرداری ، چیز دیگری نیست . علم امروز و تجربیات متعددی که در این زمینه بعمل آمده در عین آنکه پرده رمز و معما را از روی این حقیقت علمی کنار زده و با ناسانه باقی هائی که در این باره می‌شد خاتمه داده است، هیپنوتیزم و خواب مصنوعی را بصورت علم جدید و نو ظهوری در خدمت بشر در آورده و از آن استفاده‌های طبی و روانی ، حتی پلیسی و قضائی می‌کنند که از هر جهت شایان توجه و اداری اهمیت بسیار است .



اصولاً باید دانست در اصطلاح علمی روان شناسی هیپنوتیزم بحالتی که طی آن عقل انسان کنترل خود را بر فعالیت های ذهنی و نفسانی از دست داده بوضع رکود و خمود در آمده باشد، و جریان پیدایش چنین حالتی از این قرار است که هیپنوتیزم کننده چشمان خود را در چشمان شخص مورد نظر میدوزد و مدت نسبت درازی باین عمل مداومت میدهد، سیاله مرموزی از چشمان او بچشمان طرف راه پیدا کرده و در مغز و اعصاب او منتشر میشود ، پس از مدتی چشمان شخص مورد نظر که در اصطلاح علمی به «معمول» معروف است اندک اندک خیره گمی مخصوصی پیدا میکند و سرانجام در یک نوع خواب سنگین مصنوعی که همان حالت هیپنوتیزم است فرو میرود تفاوتی که خواب مغناطیسی با خواب طبیعی دارد اینست که در خواب طبیعی کلیه فعالیت های ذهنی شخص متوقف میشود، حواس او کار نمی‌کند، اعصابش رشته ارتباط خود را با مراکز مغزی و دماغی از دست میدهد. ولی در خواب مصنوعی و مغناطیسی هوش

نخواهد توانست از حربه دروغ استفاده کند، بکمک هیپنوتیزم همواره حق بصاحب حق خواهد رسید و مجرم واقعی کشف و مجازات خواهد شد.

تنها چیزی که باعث تأسف است این است که در حال حاضر همه کس استعداد هیپنوتیزم کردن ندارد و تعداد کسانی که میتوانند دیگران را با قدرت مرموز خود بخواب مصنوعی فرو ببرند فوق‌العاده معدود است.

قویترین و عجیب‌ترین هیپنوتیزم کننده‌ای که فعلاً در دنیا وجود دارد و جهانیان را از قدرت شگرف خود بجزین افکنده است یک مرد مجارستانی موسوم به پلکار میباشد که در امریکازندگی میکند و با چشمان نافذ و سحر آسای خود قادر است اشخاص را با یک نظر بحالت خواب مصنوعی فرو ببرد .

از این مرد و قدرت ساحرانهای داستانهای شگفت انگیزی نقل میکنند که بعضی از آنها در عین واقعیت تا اندازه‌ای باور نکردنی بنظر میرسد . پلکار چندی پیش بوسیله تله ویزیون نمایش جالب توجهی در آمریکا داد که تا مدت ها محافل و سوژه مطبوعات بود و این نمایش عجیب عبارت از این بود که نامبرده موفق شد بوسیله تله ویزیون قریب بیست هزار نفر از مردم امریکارا هیپنوتیزم کند! در زوین سال گذشته که یک معما قضائی و جنائی پیچیده‌ای برای دیوانه کشور سوئد پیش آمده بود از پلکار دعوت شد به استکلم عزیمت نموده و بوسیله هیپنوتیزم مجرم واقعی را کشف و نامش نامید.

قضیه از این قرار بود که زن جوانی در اطراف خوابش غرق در خون یافته و چهار نفر را بجرم این قتل فجع دستگیر کردند و چون که هریک از آنها ارتکاب چنین جنایتی را انکار میکرد و بر که کافی برای محکومیت هیچیک از ایشان نیز در دسترس نبود.

پلکار بوسه رفت و متهمین را هیپنوتیزم کرد و حقایق را از ایشان پرسید معلوم شد هیچیک قاتل اصلی نبوده‌اند ، بر اثر کشف پلکار پلیس بالاخره موفق گردید قاتل اصلی را که در کمال خونسردی آزادانه بدون بیم از مجازات در استکلم زندان میگردد دستگیر نموده و محاکمه و مجازات کرد .

مانند گفته شد انگلیسها و سردار سپه
برومایل بتغییر سلطنت و خلع احمد
شاه بودند ولی باید توجه داشت که
اجرای نقشه خود از حمایت افکار عمومی
بر میخواستند منتهای استفاده را ببرند
زیر طبقه فهمیده و منور افکار ایران
پادشاهان قاجار دل خوشی نداشت
وجود ایشانرا در اس مملکت بفتح
ت تشخیص نمیداد.

البته سلاطین اولیه این سلسله
امات نسبتا مؤثری در ایجاد مرکزیت
بانه بخشیدن بهرج و مرج و آشوب
آخر دوره زندیه بعمل آورده بودند
پدبختانه این اقدامات ادامه نیافته
پادشاهان بعدی این سلسله نتوانسته
راند وضع ثابتی را که در دوره سلطنت
شاه محمد خان قاجار بوجود آمده بود
نظم نموده و حیثیت و اعتبار و قدرت
نوعت مرئی را افزایش دهند.

جنگهای بی نتیجه فتحعلیشاه باروسیه
اری که نجر به عقد قراردادهای ننگین
ستان و ترکمن چای گردید و قسمت
نظم خاک آذربایجان و قفقاز را از دست
ایران خارج کرد.

همچنین معاصره افتضاح آمیز هرات
کوچکترین نتیجه ای از آن بدست نیامد
سرانجام منجر با انفصال افغانستان از ایران
گردید.

سیس عیاشیها و ولخرجیهای
سلاطین قاجار و تشکیل حرمسراها و غفلت
امور مملکت، استقراض ازدول بیگانه
سط نفوذ آنها در ایران، روی کار
رودن عناصر ناصالح و مهمل و بی لیاقت
جفاف روز افزون نسبت بمردم، همه
بهایرانیا نرا نسبت بسلاطین قاجار
بین ساخته و از علل اساسی سقوط
فراض این سلسله شمرده میشود.

سلاطین قاجار غالبا عامی و از جریانات
سی جهان حتی اوضاع داخلی کشور
دبی اطلاع بدارند و بهمین جهت نمیتوانستند
کناکش سیاست بین المللی با حریفان
یار و سرسخت دست و پنجه نرم کرده و
نظارت کشور خود و بقاء سلطنت خویش
معمول دارند.

بعضی اشخاص عقیده دارند احمدشاه
سلاطین قاجار تفاوت داشت و
در سردار سپه عرصه بر او تنگ نمیکرد
نقش میشد اقدامات مؤثری در جهت
نقش و تقالی کشور بعمل آورد.

در حالیکه بنظر محققین تاریخ و
سایر سلاطین قاجار بروحیه این پادشاه
از بوده اند این ادعا بهیچوجه صحیح
نیست و با توجه بجمله ای که در پاریس به
نقش ایرانی گفته است نمونه ای از طرز
نقش نمایان میشود.

وقتی احمدشاه در فرنگ بود از طرف
مجلس و قوام الدوله و مرحوم مدرس
نقشهای برای شکست سردار سپه طرح
نشد، از آن جمله نماینده ای بفرنگ نزد
شاه فرستادند و از او اجازه خواستند
براقبت کند سردار سپه را هنگامی که
بشرقیای بحضور ولیعهد بدر بار میرود
به اشخاص مطمئن دستگیر یا ترور
نماید و بنویسد و وی را برای همیشه از میدان
نقش خارج سازند.

ولی احمدشاه با این نقشه موافقت
نکرد و اظهار داشت:

«خبر من با این عمل موافق نیستم زیرا
ایلی من مرد خودخواه و خودسری



تاریخ تکرار میشود؟

از عباسعلی ملاحوب

احمد شاه در روزهای سخت قحطی مقدار زیادی گندم
در انبارهای خود احتکار کرده و با قیمت هنگفت بمردم می فروخت
و استفاده های سرشار میسر!

اقلیت از شاه اجازه خواست تا نخست وزیر
را ترور کند ولی شاه گفت مایل نیستم
اما مزاده دیگری مثل امیر کبیر
بوجود بیاورم

سردار سپه می خواست ایران را برای همیشه ترک کند ولی
پسر چهار ساله اش را جلوی اتومبیل آوردند و او را بگریه
انداخته از مسافرت منصرف ساختند

مثل امیر کبیر را تنبیه کرد و هنوز مردم
میکوبند اگر این شخص کشته نمیشد
مملکت ما بصورت بهشت
برین در میآمد، من نمیخواهم با ترور
سردار سپه اما مزاده دیگری مثل امیر کبیر
بسازم» ملاحظه میفرمائید که از نظر احمد
شاه امیر کبیر مرد خودخواه و خودسری
بوده که استحقاق کشته شدن را داشته ولی
حاجی میرزا آغاسی و عین الدوله وطن پرست
و اصلاح طلب بوده اند!

بهر حال مقصود از ذکر این نمونه
این بود که نشان داده شود سلاطین قاجار
با طرز فکر عقب مانده خود نمی توانستند
در میان مردم محبوبیتی بدست آورده و
منشاء اثری جهت ترقی و تعالی و اصلاح
مملکت بشوند. بهمین جهت مردم مخالفتی
با تغییر رژیم نداشتند، علی الخصوص
که احمدشاه در جریان قحطی معروف به
«دمبختک» بهیچوجه رعایت حال هموطنان
و رعایای خود را نکرد، باین معنی که در
بجوبه قحطی و هنگامیکه دستدسته مردم
از گرسنگی میمردند او در انبارهای خود
مقادیر زیادی گندم ذخیره و احتکار کرده
بقیمت زیاد بفروش میرسانید و می خواست
از اینراه استفاده های سرشاری بعمل
آورد!

ضمنا حوادث جنگ ۱۸-۱۹۱۴ و
قتل و غارت قشون خارجی در کشور و
ضعف حکومت مرکزی و از هم پاشیدن
شیرازه مملکت را عوام الناس تماما بحساب
عدم لیاقت و لایالیکری او گذاشته از او
سلسله قاجار روگردان میشدند.
بنابر این نباید تعجب کرد که چرا
سردار سپه با آن سرعت ناسل بکسب
موقیقتها و پیروزیهای بی دردی شده و
روز بروز بر استحکام موقیقت خویش
افزوده است، زیرا انزج. اراز
سلسله قاجار و احمدشاه در میان مردم
دارای زمینه مساعدی بود که سردار سپه
روی کار آوردندگان او از این زمینه
مساعدمنتهای استفاده را کردند و آتشی را
که زیر خاکستر نهفته بود باو زش نسیم
شعله ور ساختند.

نخستین شعله های آتش در آغاز
افتتاح مجلس پنجم با ارسال تلگرافها
و طومارها مبنی بر ابراز تنفر از سلسله

سید محمد تدین - شیخ العراقین زاده -
سر کشیک زاده اتحداد - سلیمان محسن -
ناصر ندمانی - دکتر ضیاء الاطباء -
سید عدل الملک - حسین صدرائی - شریعت
زاده یحیی زنگنه - سید ابراهیم ضیاء

رئیس النج - از خراسانی
محمد سلطان صدر العلماء - مصباح السلطنه
اسدی
باینکه این طرح برای رسیدگی به
کمسیون فرستاده شده بود ولی بعلت زیر
در کمسیون برای همیشه مدفون شد.
در جلسه عصر چهاردهم فروردین که
هیئت رئیسه موقتی مجلس بریاست مرحوم
مومن الملک و نیابت آقایان مدرس و سهام
سلطان نیات انتخاب گردیدند مردم پایتخت
دسته دسته بطرف بهارستان آمده و بر
شد جمهوریت شمار دادند.

سردار سپه وقتی مخالفت افکار
عمومی را با جمهوریت دید فکر بکری به
خاطرش رسید در اطاق هیئت رئیسه مجلس
حضور یافته و با مرحوم حاج آقا جمال
اصفہانی و خالصی زاده ملاقاتی کرد پس
از مباحثه زیاد گفت من خودم هم مخالف
جمهوریت هستم و با افکار مردم مخالفتی ندارم
اما حالا که مردم و علماء با جمهوریت
مخالفت دارند با تغییر سلطنت که مخالف
نیستند؟

وقتی این خبر با احمد شاه رسید از
پاریس تلگراف زیر را به مجلس مغایره
کرد:
«نظر با اخبار اسف انگیزی که از
ایران رسیده و تحریکاتی که سردار سپه
برضد امنیت عمومی میکند، اعتماد خود
را از مشارالیه سلب نمودیم لازم است
اکثریت مجلس نسبت به شخص دیگری
اظهار تمایل نماید تا فرمان صادر شود -
شاه»

وصول این تلگراف بکلی سردار
سپه زامایوس کرد و تصمیم گرفت به فرنگ
برود اما مرحوم سلیمان میرزا اسکندری
اورا تشویق بادامه مبارزه و مقاومت نمود
و به آینده مطمئن ساخت.

توضیح آنکه وقتی اتومبیل او را
آماده کردند و خواست سوار شود و بطرف
فرنگ عزیمت کند پسر بزرگش را (شاه
فعلی) که آن هنگام چهار سال بیش نداشت
جلوی او آوردند، سردار سپه وقتی که
چشمش بپسرش افتاد سخت متاثر شد و بی
اختیار گریه کرد، در این موقع سلیمان میرزا
نزدیک شده و آهسته با سردار سپه شروع
بمذاکره نمود و ابتدا او را بکناری کشید
و سپس باتفاق یکدیگر بطرف یکی از
اتاقهای عمارت رفتند. ملاقات آنها که
از اسرار تاریخ معاصر است بیش از نیم ساعت
طول نکشید و ولی وقتی که سردار سپه مراجعت
کرد بی اندازه خوشحال و بشاش بنظر
میرسید و حالش بهیچوجه با نیم ساعت قبل
قابل مقایسه نبود. بلافاصله بجای مسافرت
اروپا برای استراحت بدهکده «رودهن»
واقع در نیمه راه دماوند رفت و طرفدارانش
در مجلس مشغول فعالیت و جمع آوری آراء
برای او شدند و موفق هم گردیدند تا اینکه
بر اثر تلگراف مومن الملک رئیس مجلس
وقت پاریس، مجددا احمدشاه مجبور شد
فرمان نخست وزیری سردار سپه را امضاء
کند و در حقیقت شکست خود را در صحنه
سیاست ایران اعتراف نماید.

ماده دوم - اختیار دادن بوکلای
دوره پنجم تادرقانون اساسی موافق
مصالح مملکت در رژیم تجدید نظر نمایند
ماده سوم - پس از معلوم شدن نتیجه
آراء عمومی - تغییر رژیم بوسیله مجلس
شورای ملی اعلام میشود.
امضاء کنندگان:

سید محمد تدین - شیخ العراقین زاده -
سر کشیک زاده اتحداد - سلیمان محسن -
ناصر ندمانی - دکتر ضیاء الاطباء -
سید عدل الملک - حسین صدرائی - شریعت
زاده یحیی زنگنه - سید ابراهیم ضیاء

نامه رسان در منزل را زد و مرا از اطلاق گرم بخیاط سرد و از آنجا بیست در کشاید؛ میگفت نامه سفارشی است قبض را امضاء کرده باطابق خود برگزینم تمجب کردم که چرا خرد دوست من توسط بست شهری آنهم سفارشی نامه داده نامه را گشودم و خواندم، نوشته بود:

«دوست عزیزم، مدتها بود مرا از تغییر حالت سرزنش میکردی و علت را جوینا میشدی پس گوش کن تا بگویم:

آنجا... آنجا در پناه آن کوهستان زیبا آنجا که دامنه ارتفاعات سر بفلک کشیده البرز به دشت وسیعی منتهی میشود آنجا که طبیعت شاهکار خود را بصورت یک تابلوی زیبا تقدیم بشر میکند من و او باهم آشنا شدیم.

اگر آفتاب روحبخش بهاری نبود من آنروز هوس کردم کوهستان نیکردم و او برای تماشای صحرا قدم از منزل بیرون نیک گذاشت اگر موی او در آنرسیم بهاری پریشان نمیشد من آنگونه آشفته نمیشدم و بالاخره اگر آن گل زیبا و وحشی سبب آشنایی ما نمی گردید اکنون این نامه بدست تو نمیرسید.

آهسته آهسته در حالیکه تبسم شیرین و جذابی بر لب داشت پیش آمد و گل آتشین و زیبارا از دستم گرفت آری آن گل جز دست ظریف او بر ازنده دست دیگری نبود.

ایکاش چشمان سیاه و فتنه انگیزش را در عین آنکه شراره های عشق داشت و از معصومیت و پاککی روحش حکایت میکرد هرگز ندیده بودم ایکاش اولین جمله را بدون جواب و مرا بایکدنیا بهت تنها میگذاشت.

باو گفتم:

— خانم ممکن است این گل ناقابل را

از من قبول کنید؟

— آه متشکرم، چقدر قشنگ و دیدنی

است. شاهد حسن سلیقه انتخاب کننده خود

است.

این جمله تار و پود اعصابم را بلرزاند

آورد و بروشنی از چشمهایم انعکاس پیدا

کرد او نیز این دگرگونی حالم را احساس

نمود. سپس گفتم:

— خانم منزل شما در این حوالی

است؟

— بله خیلی نزدیک و روزهای تعطیل

را چند ساعتی برای تفریح و ورزش با اینجا

می آیم.

آن چند لحظه هم زودتر از آنچه فکر

میکردم سپری شد او دست بسویم دراز

کرد:

— خوب خدا حافظ

— خدا حافظ امیدوارم جمعه آتی شما

را در همین ساعت ملاقات کنم.

بشهر آمدم اما این جسم من بود که

در خیابانها و کوچه ها و اجتهاعات تهران

دیده میشد یک مجسمه بی روح و احساسات

در شهر بود و یک قلب ملتهب و پر از

شور و هیجان در در بند مانده بود. روزهای

طولانی و طاقت فرسا که جمعه دوست داشتنی

را بدنبال داشتند بسختی و کندی میگذاشتند

بالاخره در آنروز او را مجددا دیدم و دامنه

این دیدنها زیادتر و طولانی تر و کم کم از

جمعه بشنبه و از شنبه به یکشنبه و رفته رفته

بتمام روزهای هفته رسید اغلب روزها

هنگامیکه او دست در دست همسالان خود از

مدرسه دخترانه مراجعت میکرد در سه

راه در بند انتظارش را میکشیدم و پس از

یکی از آشنایان که در امور خانوادگی بصیرت کاملی دارد اساس بدبختی و پریشانی یک فامیل را عدم تجانس افراد آن فامیل میدانند و معتقد است که اگر بیسن عده ای که آشنائی یا قرابت با یکدیگر دارند توافق اخلاقی و روحی وجود نداشته باشد بطور حتم آن عده نخواهند توانست بار مشکل زندگی را بقصد برسانند و با هم سازگار باشند.

این خبره امور اجتماع سر گذشت مختصر خانواده ای را تعریف میکرد که فکر میکنم از هر حیث جالب و برای دیگران مفید باشد، زیرا بهترین طرز آموزش آنست که انسان عیوب خودش را در قالب اطرافیان ببیند و شدت و ضعف آنرا با آنچه که در خودش سراغ دارد قیاس کند و یا آنقدر قدرت و اراده داشته باشد که بتواند اعمال نکوهیده ای را که باعث ناراحتی و عذاب دسته ای میشود در خویشش منکوب سازد و نگذارد بدبینی که مهم ترین عامل اغتشاش فکر و عمل است در روح او ریشه بدهاند.

بهر جهت میخواستم ماجرای

خانواده ای را برایتان شرح دهم.

دقیقم میگفت «رئیس خانواده ای را

میشناسم که دوست صمیمی من است.

آنقدر سلیم و بردبار است که انسان

گاهی از دستش بستوه می آید.

ابدا عصبانی نمیشود و هرگز حرف

زنده از دهانش بیرون نمی آید و یا اقلا

بندرت د تخوش احساسات می گردد.

فکر میکنم همین حلم و متانت او است که تا بحال نگذاشته اساس زندگیش متلاشی شود و آشیائی را که مدتی است با خون جگر تهیه دیده از هم بپاشد.

این آقا که از بردن نامش خودداری میکنم دختری دارد که بقول خود دختر، از روز ازل بدبخت آفریده شده و قلم تقدیر برایش چیزی جز انجام امور منزل و بختن غذا «با داشتن نوکر و لفت!!» و شستن ظرف تقریر نغمه در صورتی که وسائل زندگی این خانم از همه حیث فراهم است.»

همیشه گله از روزگار سیاه و سر نوشت تباه و تاریک خود میکند. علاوه بر این، این دختر خانم آنقدر ایراد گیر و باریک بین خلق شده که از اندازه قدمی هم آن طرف تر نهاده و بهمین علت تاکنون هم که بیست و هشت و نه سال از سنش سپری گردیده کسی بسراغش نیامده و باصطلاح بختش در خواب مانده «با خواندن این ماجری تصدیق خواهید کرد که جوانان مردم احتیاج بسوهان روح ندارند.»

رفیق من با این همه خونسردی در

مقابل این دختر بیجان آمده بطوریکه دقیقه ای

نمی تواند در خانه بسربرد، چه از دهن او

چار و حنجال آنقدر تنفر دارد که بهنگام

چنین سروصداهایی فرار را بر قرار ترجیح

میدهد و غالب اوقاتش را پیش من می آید

و سردرد و دل را باز میکند.

این مرد آنقدر بعذاب آمده که اسم

دخترش را «سوهان روح» گذاشته است

اینکه از دوستان خود جدا میشد در کوچه باریک و شاعرانه آنها که بنزلشان خاتمه می یافت با او گفتگو میکردم ولی مگر تا چند میتوان با این گفت و شنود هادل خوش و باین دیدارها سرمست بود، یکروز در پایان ملاقات باو گفتم:

— من جز سعادت و خوشبختی تو آرزویی

ندارم لذا صلاح میدانی که شخصا ترا از

بدرت خواستگاری کنم؟

— نمیدانم ولی میترسم زیرا پدرم

بینهایت سختگیر و بیش از آنکه برای

شخصیت ارزش قائل شود به پول اهمیت

میدهد

میگفت پدرم در سرای... تجارت

خانه ای دارد. فردای آنروز بنزدش رفتم

و جریان را بی کم و زیاد شرح دادم.

گفتم من و او همدیگر را پسندیده ایم و اکنون

شما هستید که میتوانید فقط بایک جمله

خود سر نوشت ما را معلوم کنید.

من منظوری جز سعادت او ندارم

میخواهم هر انرژی و قدرتی که در بدن دارم

برای خاطر او بیکار اندازم اگر دست او

در دستم باشد آتش می شوم و گرنه خاکستری

سرد...

از شغلم پرسید گفتم آخرین سال

دانشکده حقوق را میگذرانم.

از مقدار مال و ثروت هم پرسید گفتم

مختصر باندازه یک زندگی عادی، از پدر

و فامیلم پرسید. گفتم:

گیرم پدر تو بود فاضل

از فضل پدر ترا چه حاصل

تجربیات امروزی و زندگی قرن اتن

ثابت کرده که اصل و نسب کوچکترین

تاثیری در شخصیت ندارد.

بلکه به تجربه مردان بزرگ همیشه

از خانواده های کوچک برخوردارند زیرا

آنها هستند که در اثر مواجه شدن با سیل

ناملاسیات و نشیب و فراز زندگی راه جنگ

و ستیز با نااهوارهای طبیعت را آموخته و مردانه در مقابل حوادث سینه سپر میکنند.

دست بسویم دراز کرد و دستم ا فشرد و قرار جوایرا بهفته بعد موکول کرد.

چند روز بعد نزد دلدار شتافتم

و ماجری برایش گفتم ولی دیدم لباس

لبخند میزند اما چشمانش مضطرب است

دیدم ظاهرش آرام و باطنش پراز هیجان

و غوغا است علتش را پرسیدم آمد سردی کشید

و بس.

باز جوایا شدم گفت چه بگویم؟

گفتم هر چه که باعث این زنگ غم و غبار

اندوه شده، گفت:

امروز صبح پدرم پس از یک مقدمه کوتاه

بمن خبر داد که پسر... توسط پدرش از من

خواستگاری کرده سپس یک طومار

لزمحسنت او را برایم تشریح کرد و گفت

حاضر بقبول شرایط سنگین ما است

و از مادرم خواست بامن مشورت کند

و عقیده ام را بخواهد من هم جز اشک جواب

دیگری بمادرم ندادم ظهر امروز که بغانه

آمدم پدرم گفت من منظور ترا میدانم

تولیاقت فرزندی ما را نداری، یک پسر

بست و بی چیز فکر ترا مشوب کرده ولی

بدان تا من زنده ام اجازه نخواهم داد همسر

این قبیل اشخاص شوی.

سپس سر بسینه ام گذاشت و سیل اشک

از چشمانش جاری شد.

ماه دوم بهار بود آفتاب غروب اشعه

طلایی رنگ خود را از فراز قلل سر

بفلک کشیده تو چال بدامنه های زیبای

در بند کشیده و وعطر در درختان اقا قیادر

اطراف خیابان حالت سکر کننده ای

در شخص بوجود میاورد، نسیم ملایم بهاری

زلف پر چینش را بیازی گرفته و چشمان

حزن انگیز و نناکش بر چشمانم دوخته

شده بود آهسته آهسته بکوچه آنها رسیدیم



یک

درختان کوچک و سر بهم آرد مردود برده استار ما بود و جز کبک نیز ترک سرامی که از بوی گلها سر بسینه تروند شاهد بوسه طولانی مان بود... تا مر پرور از دور بگوش میرسد... توانست بهار بود و توبودی و عشق بر سر سیه فردا پیش پدرش رفت و در میخ خواستگار جدید را میشناسم... بعد مر یک میزد بیرستان نشسته بود و به منظرش

افروزی ، امروز نماند سرش بچه
خدا مشغول بود و کلفت بیچاره برنامه
ها نه کین او را انجام داد . کفتم خوب
م شاید شرافتمه نباید داشته باشد
ک صبر کن ، کلفت فلک زده که او هم
ی تشریفه گویا برای پیدا کردن قاشق
الاجتناب طرف و آن طرف را کشته
موقع

« بری » خانم سر
رسیده « وسیلی محکم
بصورت زن بخت بر
کشته زده و گفته
« فلان فلان شده می
خواهی دزدی مرا بگیری
بدرت رامیسوزانم »
نه زحمت کش که

تا از خون زده است این دختر دارد این
بطور تحمل نکرده اشک ریزان پیش
سر من که آقا « ترا بخدا فکری بحال
شان من میترسم فردا پس فردا مجبور شوی
ا هم جانینم بفرستی »
اقه را گویا شدم و عین این چیز
نامش که کفتم اشک ریزان و در حالی
کند گریه نمی توانست درست حرف
اراز ریزان آورد .
گر این کار يك دفعه و دو دفعه و ده

امیر هوشنگ فیلسوف



آورد شد اخراجش کردند و
شکرتک تحصیل کرد ولی پدرش هر
بوی زوت دارد اما مگر او بن
نام تا مراد هر چه خواست گفت
ک نیست فریاد زددیدم
ر سیه دل چه سود خواندن وعظ
تا ریح آهنین بر سنک
مادریه مطابق معمول بدیدن او
م نظر شد او را ندیدم چند روز

دفعه باشد ، باز میتوان برایش علنی
تراشید مابده بختانه این گونه اعمال تمام نشدنی
است بهرحال . « بری » را صدا زدم و گفتم
« آخر دختر ان چرادست از این حرف ها
و کارهای بر نمیداری . تاکی باید این
روش را ترک نکنی ؟ به بین همه از دست
تو بامان آمده اند . دیگر کسی را باقی
نگذاشته ای هر جا که میروی سخن از
کجروی و حرکات و اطوار ناپسندتست .
آخر عاقل باش مدتی هم سرسازش پیش
بگیر اگر ضرر دیدی دو مرتبه برنامه ات
را از نو شروع کن ؟

يك مرتبه دیدم « بری » خانم زود زیر
گریه که « ... ای خدا ... ای امان بفریادم
برسید ... آخر همه کمر قتل مرا بسته ای ...
مگر من چکار میکنم ... میدانم چرا این
طور حرف می زنی . میخواهید که من
خودم را سر به نیست کنم ... ای وای ... چقدر
بدبختم ... » دیگر طاقت نیاوردم و غذا
رانیمه تمام گذاشته از خانه خارج شدم .
دوست من آمبلندی کشیدی و گفت :
شمارا بخدا چاره ای بسرای من
بیانیدیشد ...

بخت عجیبی سراپایم را فرا گرفت
و در دل گفتم واقعا خداوند افرادی
آفرید ، که از حیت ساختمان فکر و روحیه
زمین تا آسمان بایکدیگر تفاوت دارند
بیچاره رنیمه از شدت گرما و حرص « هن
و هن » میکرد .
او را روی مبلی نشاندیم ، حاضر
مختصری برایش تهیه دیدم و باندرز

بی دردی اینکار را کردم و بالاخره يك
روز بسریجه ای کاغذی بدستم داد باز کردم
و خواندم نوشته بود :

« عزیزم وقت آنرا ندارم
که خیلی زیاد در دل کنم فقط اینقدر بدان
که از دوریت میسوزم و - میسازم بدرم
مرا از تحصیل باز داشته و قرار ازدوج مرا
با ... گذاشته چندست خانواده آنها
مرتبا با منزل ما در تماسند و فقط رضایت
مرا میخواهند ولی من خودت میدانی چه
جواب میدهم . »

بامری پر شور بشهر باز گشتم . روزها
و هفته ها و ماهها باقم فراق او سپری کردم
تمام سعی و کوششم برای یکبار دیدن او
بی نتیجه ماند فکر میکردم اورفته رفته از
من سرد شده و خواهی نخواهی سرگرم جریانات
جدید خود گردیده است بکروز که مانند
همیشه چند ساعت در حوالی منزلشان قدم
میزدم ، بسریجه کوچک را دیدم فوراً نزد او
شتافتم و حال او را جو بایشدم گفت دو هفته
است سخت بیمار و تمام فامیل را متوحش
نموده گفتم آخر بیماریش چیست گفت
نمیدانم بمن سپرده اند هر وقت شمارا دیدم
بایشان خبر دهم و دوان دوان بسمت کوچه
رفت و من را در یک انتظار طاقت فرسا
گذاشت ساعتی بعد باز گشت و خوب به -
اطراف خود نگریست سپس با عجله دست
بجیب برد و کاغذی مچاله شده بیرون کشید
و بدستم داد کاغذ را باز کردم و چنین
خواندم :

« عزیزم ماهها از من بی خبر
بودی میدانم مرا فراموشکار و عهد شکن
خوانندی ولی بدان که پروین تا پای جان
وفادار مانده و اگر ترا دوست داشته تا
ابد خواهد داشت
چند هفته قبل نزدیک بود مراسم
نامزدی و سپس ازدواج ما برقرار شود
هیچ عاملی جز بیماری نمیتوانست آنرا تاخیر
بیاندازد هر چه جستجو کردم راه حلی

دادنش پرداختم ولی در پاسخ تمام حرفهای
من گفت : « دیگر بمنزل نخواهم رفت
فرضم نکرده که با چنین موجودات ناسراحتی
دمخور باشم و عمرم را تباه سازم يك
« تصمیم و دنباله آن يك آسایش فکری
و جسمی » .

بالاخره آن روز بهر طریق بود قانهش
کردم که این بار هم تصمیمش را بمورد
اجرا نکند و بخانه و زندگیش مراجعت
کند چه پسندیده نیست - که در افواه
بیفتد پدری از دست دخترش فرار کرده ات

از آن روز تا بحال که متجاوز از
دو هفته میشود از دو ستم خیری ندارم و
نمیدانم چه میکنم .

این تنها نمونه ای از اخلاق فاسد و
غیر قابل تحملی است که متأسفانه در
اغلب مردم دزائر بعضی هیجانانگیز روحی
و یا علل دیگر تولید شده و باعث گردیده
که دوروز زندگی را بسختی بگذرانند و
واضح است که این گونه افراد خود زود
ترازبای درمی آیند چه بطور قطع آنقدر
که بر اعصاب خود فشار میآورند طرف
دا فقط اگر اندکی خونسرد نباشد
ناراحت می کنند و بالاخره دنیا را بر
خود آنقدر تنگ میگیرند که راه گریزی
در جلوی خویش نمی یابند .

چون این مقاله بیش از این اجازه
بخت نمیدهد با کسب اجازه مطلب را موقتا
تمام کرده و بقیه گفتنی را بوقت مناسب
دیگری موقوف می کنم .

جز این بخاطرم نرسیده که نیمه شب بدن
گرم و عرق دار خود را دره مرض کوران سرد
هوا بگذارم اینکارا کردم و خوشبختانه
فردای آنروز در بستر بیماری خوابیدم .

اکنون دو هفته است در تب شدید می
سوزم و آرزو دارم ماهها بسوزم میگویند
ذات الجنب کرده ام حال بیش از این اجازه
نوشتن نمیدهد امیدوارم مرا فراموش نکنی .
آه خدای من پروین من چه شده ؟
چرا بیمار است چرا صورت ملکوتی
او در آتش تب میسوزد چرا چشمان فتان
و معصومش را التهاب درونی نا راحت
کرده چرا اندام ظریف و زیبایش را
رختخواب بیماری در آغوش گرفته چ را
بخاطر من خود را ناراحت کرده و چرا ...
چرا ... چرا ... بهر نحوی بود خود را
بمنزل رسانده و یکسر به بستر رفته اما
اعصاب خسته و فرسوده ام اجازه استراحت
بمن نمیدادند .

پاییز آخرین روزهای خود را بنخستین
روزهای زمستانی میداد درختان با از دست
دادن برگهای زرد و خشک خود خوشبختن
را آماده برای يك خواب طولانی میکردند
کاغذ و قلمی برداشتم و نامه هفته گذشته او
را جواب نوشتم .

اینطور شروع کردم :
« پروین عزیزم چه بنویسم از قلمی
که بی مایع و قلبی که در فراق یار میسوزد
چه توقع داری ؟ »

نوشتنم و نوشتنم هر چه بفکرم رسید
بصورت جملات سیاه در زوی کاغذ سفید
آوردم و در پایان خواهش کردم اگر
حالش اجازه داد و اگر بیماریش بهبود
یافته بهر ترتیبی شده چاره ای برای ملاقات
بیانیدش نامه را در جیبم گذاشتم و بسویش
رهسپار شدم .

هوا ابرونهم باران میبارید يك
وقت بخود آمدم که شاگرد راننده میگفت
« ایستگاه نیاوران - در بند » پیاده براه

اقدام افکار گوناگون نزدیک بود مغز من
متلاشی کند و نقشه های ضد و نقیض را که بارها
کشیده بودم از خاطرم میگذراندم هنوز به
کوچه آنها نرسیده بودم که يك اتومبیل شخصی
در مقابلم ایستاد و شخصی ژولیده موی با
چشمی گریبان پا از آن بیرون گذاشت ... آه
پدرش ... رو بمن کرد و گفت :

اگر پروین را میخواهید لطفا چند
کوچه بالاتر است ... بله او ... او ... او
از منزل مارفت ... او اکنون در آسمان
ها است او ... پروین عزیزم ... نور
چشم من .

دیگر حرفهایش را نشنیدم دیگر جملاتش
برایم غیر مفهوم بود .

بیخود شدم - دیوانه شدم - مست شدم
نمیدانم خودم هم نمی دانم چه شدم - پایه
گریز نهادم - دویدم - پرواز کردم باز هم
نمیدانم چه کردم فقط یکوقت خود را در
قبرستان یافتم .

کل بسترش هنوز تازه بود
هنوز بوی او را میداد چند ساعتی
بیشتر نبود که بدن نرم و موزون - موهای -
پسریشان و زیبا و صورت ساده و چشمان
دلغریش را در آغوش گرفته بود خود را .
بزارش افکندم ؟

ای پروین من . پروین فداکار -
پروین از خود گذشته برای تو خیلی زود
بود تو باید بهارها را زیر پا میگذاشتی و
از بهار جوانی بزستان بیبری میرسیدی اما
نه ... نه شباهت میکنم باید ترا ستایش کرد
باید در مکتب تودرس فداکاری آموخت باید از
خاک تو الهام جانپنازی گرفت مگر این تو نبود
که تا پای جان در عشق من وفادار ماندی
منهم ترا تنها نمیگذارم دیگر شکوه و زاری
و آه و فغان چه ثمری دارد بگذار دیگران
برای ما بگریند و بیاد ما آه بکشند .

سر از مزارش برداشتم باران هنوز
میبارید گویا آسمان نیز در غم و اندوهم
شرکت داشت و از دیدگان اشک میبارید
خود را بیخانه نزدیک رساندم و خوردم ،
آنقدر خوردم تا مست شدم ، میدانی چرا
زیرا میخواستم در عالم مستی از دنیای هستی
بی خبر شوم .

پس اکنون دوست عزیزم مرا ببخش
اگر نامه خود را بی سروته نوشته ام تو
خودت سروته برای آن بگذار و مفهوم
آنرا دریاب زیرا تو دیگر مست و
دیوانه نیستی .

خداحافظ ، نامه خود را هم اکنون به
پست میدهم و قلم را زمین میگذارم و
ماشه اسلحه خویش را در دست میگیرم
فقط خواهش میکنم هنگام بهار که از
مزارم میگذری يك گل وحشی از قبرم برای
او هدیه ببر تا روح مادر آسمانها بار دیگر
با هم آشنا شوند . دوست تو خسرو
زردا سراسیمه بمنزل خسرو رفته
دیدم اهل خانه از من سراسیمه ترند اگر من
آه میکشم آنها ناله و فریاد میکنند بادلی
محزون بخانه باز گشتم رادیو میخواند :
بهار رفت و توفتی و هر چه بود گذشت
پایان

موفقیت درخشان يك ایرانی

يك ایرانی موفق شده است مسئله ایرا که ریاضی دانان امریکائی موفق بحل آن نشده بودند حل کند و بهمین جهت مورد تقدیر پروفیسور اینشتین قرار گیرد

قریب دو سال پیش یکی ازدوستان آقای احمد فیاض که از ریاضی دانان معروف ایران هستند ، یک جلد از کتابهای پروفیسور « هلمر » امریکائی را موسوم به آنالیز و حساب از آمریکا جهت ایشان فرستاد . چون در این کتاب که قریب ۴۰ سال قبل در آمریکا چاپ شده موضوعات و مباحث ریاضی بایزترین روشی که معرف ابتکار و اطلاع مولف است تشریح شده ، از هر جهت مورد توجه آقای فیاض واقع گردید و آنرا با دقت تا آخر مطالعه نموده و ضمناً ملاحظه میکنند در صفحه ۴۵۰ مسئله ای که در خصوص که نمایش حجبی است



طرح کرده و زیر آن نوشته است « متاسفانه در این کتاب بحل این مسئله موفق نشدم »

چون مسئله مذکور در تئوریه های آینشتین بکار رفته بود آقای فیاض مطمئن میشوند که مسئله مذکور حتماً محال نبوده و دارای راه حلی میباشد و بهمین جهت تصمیم میگيرند آنرا حل کنند و پس از چندی بالاخره موفق میشوند و برای اطمینان نامه ای بزبان انگلیسی پروفیسور اینشتین نوشته بآدرس اومی فرستند و از نایفه بزرگ ریاضی تقاضا میکنند در صورت داشتن



احمد فیاض

وقت، صحت یا عدم صحت مسئله را مرقوم فرمایند . آقای فیاض پس از ارسال نامه بهمیچوجه امیدواری ندارند که از نایفه بزرگوازی مانند اینشتین جوابی برایشان واصل گردد ولی برخلاف انتظار پس از ۱۵ روز از پروفیسور اینشتین نامه ای بزبان انگلیسی میرسد که ترجمه آن چنین

است « آقای عزیز! نامه شما رسید و مسئله ای که در تئوریه های من بکار رفته و حل آنرا برابم فرستاده بودید صمیمی بود و از شما تشکر میکنم .

اینکه در دور ترین نقاط مشرق زمین مانند تبریز کسانی پیدا می شوند که بعلوم ریاضی علاقه مند بوده و در این راه محمل زحمات و مساعی قابل تقدیری می شوند در مقابل زحمات شما یک جلد از آخرین کتاب های خود را بعنوان - مفهوم نظریه نسبی بضمیمه تئوری کلتی جاذبه عمومی - برای شما ارسال داشتم - صمیمی شما آلبرت اینشتین »

پس از رسیدن نامه ، آقای فیاض منتظر وصول کتاب بودند تا اینکه پس از یکماه بایست زمینی رسید و فوق العاده مایه سرشان گردید .

نامه پروفیسور اینشتین با ماشین تحریر نوشته شده و فقط امضاء بخط شخص پروفیسور است .

در آغاز کتاب نیز جمله ذیل که برای آقای فیاض باعث مباهات است دیده میشود . « از آلبرت اینشتین بآقای احمد فیاض هدیه فرستاده میشود »

جریان فوق از این جهت مخصوصاً قابل توجه و اهمیت است که نشان میدهد چه استعداد های سرشاری در کشور ما وجود دارد و با فقدان وسایل و لوازم بازم چه افتخاراتی در عالم کسب مینمایند . ما موفقیت آقای فیاض را ، موفقیت همه ایرانیان دانسته و بارشان تبریک میگوئیم

آگهی جهت اطلاع آقایان آقا جانی. ی. محمود عالمی و ابراهیم

جلیلی کالیکلانی

اداره دعاوی بنمایندگی دارائی شهرستان شاهی دادخواست اعتراضی بر ثبت شدن آنک مراتع دریم بارزش ده هزار ریال بخش ۱۲ شهرستان شاهی طی شماره ۳۱۶۷۳۱ بطرفیت شما بدادگاه شعبه ۸ شهرستان مرکز تقدیم نموده و چون آدرس شما را نتوانسته پیدا نماید بااستناد ماده ۱۰۰ تقاضای درج در مجله و روز نامه را نموده است لذا مراتب سه نوبت متوالی در روزنامه فردوسی و مجله رسمی آگهی میشود که از تاریخ آخرین آگهی ظرف سه ماه می توانید به دفتر شعبه ۸ شهرستان تهران مراجعه نموده و دادخواست و ضمایم را دریافت دارید و هر دفاعی دارید کتبا بدادگاه تقدیم دارند و الا دادگاه اقتضا موعده به تقاضای خواهان رسیدگی کرده تصمیم مقتضی اتخاذ می نماید و چنانچه بعداً احتیاجی پیدا شود یک نوبت آگهی که مدت آن ده روز است

دفتر شعبه ۸ شهرستان تهران

۳-۱

ش ۱

پیر مردی که تازه

بقیه از صفحه ۴

اینموفقیت مثل بمب در اروپا صدا کرد و بعنوان تحول جدیدی در تاریخ دادگستری تلقی گردید ، از این موقع بود که هیئوتیزم از صورت فانتزی و تفریح وشوخی بیرون آمده و جنبه جدی بخود گرفت و مردم دانستند که میتوان از این علم بهره های زیادی برد

در ایران نیز چند هیئوتیزم کننده وجود دارد . خبرنگار ما بایکی از آنها مصاحبه ای کرد و قسمتی از اطلاعاتی را که در این مقاله مندرج است از او بدست آورد . وی که مرد معریست و اخیراً از سفر هند مراجعت کرده در جواب این سؤال خبر نگار ما که آیا واقعا میتوان در باز پرس و محاکمات از هیئوتیزم استفاده بعمل آورد گفت :

- البته که میشود ، مثلاً اگر متهمین قتل مرحوم افشارطوس یا دکتر بقائی و سایرین را در اختیار من بگذارند یکا یک آنها را خواب کرده و عین جریانات را چنانکه واقعا رخ داده است بی کم و کاست کشف خواهم نمود زیرا باید اعتراف کرد که با وجود اقاریر عده ای از متهمین هنوز جزئیات این جنایت چنانکه باید کشف نشده و شاید با روش های معمول محاکماتی هرگز نیز کشف نشود حال آنکه مردم ایران می خواهند بدانند دکتر بقائی که سابقه مبارزات درخشان ملی دارد آیا واقعا دست باین عمل ننگین و جنایت فجیع زده است یا خیر و حصول این مقصود جز بوسیله هیئوتیزم ممکن نیست خبرنگار ما از شخص فوق الذکر

۲۱۹۸ ۸۷۴۲۱

۳۲۲۴۱۷

آگهی جهت اطلاع آقای عبدالکریم ریگی فیروز آبادی

اداره دعاوی و زارت دارائی بنمایندگی از طرف اداره خالصه خواست دادرسی شماره ۱۲۶۶۷ - ۳۱۶۱۲۲۱۷ بطرفیت شما بخواسته اعتراض بر ثبت بلاک ۲ فرعی از ۱۸۹۳ اصلی چمچین قطعه ۲ بخش ۴ بلوچستان بارزش تفریحی ۱۰۰۰ ریال و ابطل ثبت بلاک مزبور و صدور حکم بر بیعقی یا پهران خسارت حق الوکاله بااستناد اسناد خالصکی موجود در اداره کل خالصه و در موقع معاینه ملاحظه شود و معاینه محل در صورت لزوم جلب نظر کارشناس و تحقیق محلی بدادگاه شهرستان تهران تقدیم و پرونده بکلاس ۸۷۴۲۳۱ در شعبه سوم مطر گردیده است چون محل اقامت شما نامعلوم است لذا طبق تقاضای نماینده خواهان ضمن دادخواست و دستور دادگاه و طبق ماده ۱۰۰ از قانون آیین دادرسی مدنی مفاد دادخواست سه نوبت متوالی در روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی و یکی روزنامه های کثیرالانتشار آگهی میشود که طرف مدت سه ماه پس از انتشار آخر آگهی مدافعات خود را کتبا بدادگاه اعلام دارید در غیر اینصورت و پس از گذشت مدت مقرر اقدام مقتضی بعمل خواهد آمد و متبعد چنانچه ابلاغی بوسیله آگهی لا شود فقط یک نوبت در یک روزنامه درج و مدت آن ده روز خواهد بود . مدیریت دفتر شعبه سوم دادگاه شهرستان تهران - عسکری

ش ۳

شماره ۱۱۶۹۳

۳۲۲۵۵

آگهی جهت اطلاع آقای یونس احمدی

آقای علی منبری بوكالت از طرف بانک سپه دادخواستی بطرفیت شما و آقای احمد احسانی بخواسته مبلغ بیست و پنج هزار ریال با خسارات دیر گردید خسارات دیگر بااستناد دو برک و نوشت سفته و دو برک و نوشت و اخواسته در برک و نوشت اخطار به بانک بدادگاه شهرستان تهران بشماره ۷۰۹۵ - ۳۱۶۱۰۰۱۰۱۰۱۰ تقدیم و بشماره ۱ - ۱۲۲۳۳۱ در شعبه یکم شهرستان مطرح گردید چون شما آدرس تعیین شده در دادخواست سرائی سلیمانیه شناخته نشده اید حسب تقاضای وکیل بانک سپه و دستور دادگاه طی ماده ۱۰۰ از قانون آیین دادرسی مدنی مفاد دادخواست و بیوستهای آن سه نوبت متوالی در روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی و یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی میشود که برای روزیکشنه بیست و در آذر ۱۳۳۲ ساعت نه صبح برای رسیدگی در شعبه یکم دادگاه شهرستان تهران حاضر شوید و در صورت عدم حضور دادگاه اقدام لازم را معمول و چنانچه منبعه ابلاغی و سبیل آگهی لازم شود فقط یک نوبت در یک روزنامه درج و مدت آن ده روز خواهد بود .

۳-۱

رئیس دفتر شعبه اول دادگاه شهرستان تهران

ش ۲

سیگار نکشید

باتقاض شادوقتی اتوبوس سوار میشوید و سوارین سواروایاوقتیکه به تاتر تشریف میبرید، تواتر های اتوبوس و یا جلوه های سالن تواتر باخطی قشنگ و قرمز نوشته است : «سیگار نکشید» البته جمله ای صحیح و منطقی است و این موضوع رعایت شود. یعنی در سینیما و تاتر نباید سیگار کشید. بدبختانه مسافرنوز داخل اتوبوس و تاتر مثل اینکه سیگار کشیدن هم جزء اتوبوس سوار شدن است، قورا برای پورا بلب گذاشته و کبریت را هم از او بیرون می آورد و فاتحانه مشغول کشیدن میشود و از همه مضحک تر آنست که هر یکی که به سیگار میزند نگاه می کند و میگوید «سیگار نکشید» میاندازد! در سینیما و تاتر هم همین موضوع تکرار میشود و بهمین دلیل است که شادوقتی بعد از آنکه یکشب هوس سینیما رفتن میکنید از تحمل مصائب تهیه بلیت (۱) در خروج یک سردرد چند ساعته هم خود بارمندان می آورید «چون سینیما همچون قهوه خانه قنبر بر است و سیگار و هوای کثیف و ناراحت کننده است. وقتی جملات و کلمات معانی خود را از دست بدهند - آنوقت «سیگار نکشید» هم باین صورت و مبتدلی درمی آید که حالا آنرا کشیدند»

کتابخانه فردوسی عروس رامسر

اثر: عادل نژاد خلعتبری (غوغا)
 اخیرا کتاب زیبا و بدیعی با قلم موثر و عمیق نویسنده حساس و جوان پرشور **آقای عادل نژاد خلعتبری (غوغا)** دبیر کانون دانشوران ایران انتشار یافته که در محافل ادبی و بین جامعه اهل ذوق غوغائی پیا نموده است.
 عروس رامسر که با قلمی شاعرانه برشته تحریر در آمده اثر دل انگیزی است که هر خواننده با ذوق بر حسن ابتکار و قلم سحر نویسنده گرامی آن تحسین میکند در خلال این اثر بایانی شاعرانه یکی از اسرار انحطاط و بدبختی جامعه ما موشکافی شده و مخصوصا اشعار جاندار و محکم و باروحي، این کتاب را جلوه و جذبه دیگری بخشوده است. ناخوانندگان عزیز فردوسی عروس رامسر را بخوانند بی بدوق «غوغا» نمی برند.
 از خانواده اهل علمي مانند خانواده ایشان بخصوص پدر و مادر دانشمندان باید چنین فرزند برومند و توانائی در اجتماع برخیزد و پرده های ابهام و سکوت را ببرد و بگوید آن چیزی را که جامعه طالب و خوا-تار آند. امید است روز بروز ناظر موفقیتهای هالی تر آقای **عادل نژاد خلعتبری** باشیم و مخصوصا چون مژده داده اند که کتاب (رافائل نابغه هنر) رانیز بزودی منتشر خواهند ساخت بیش از پیش خوشوقت و سروریم.

انتصاب آقای دکتر امامی بریاست بهداری بانك ملی
 بطوریکه اطلاع یافته ایم آقای دکتر احمد امامی که از اطباء حاذق و مردان شریف میباشد بریاست اداره بهداری بانك ملی منصوب شده اند.
 ما این حسن انتخاب را که موجب خوشوقتی علاقمندان باصلاحات است بآقای نصیری مدید کل دانشمند و کارمندان محترم بانك ملی تبریک میکنیم.

سفته بازی در شرکت بیمه

بقرار اطلاع کویا دکتر پورهابون رئیس هیئت مدیره شرکت بیمه قصد دارد برخلاف قوانین و مقررات مملکتی که حدود وظایف شرکت بیمه را بصراحت تعیین کرده است، در این موسسه يك دائره معاملات سفته ای بوجود آورده و باین وسیله با بند و بست با تجار مورد نظر آخرین هستی و رمق مردم را بیرون بکشد و شرکت بیمه و اقتصاد مملکت را ورشکست سازد.
 ما به این عنصر خطرناك اعلام خطر می کنیم که در صورت میادرت بچنین عمل خلاف قانونی بشت با او مبارزه کرده و نقشه هائی را که برای ورشکست کردن اقتصاد مملکت در سردارد فاش خواهیم ساخت،
 در اینباره باز با خوانندگان عزیز گفتگو خواهیم کرد

يك افسر خوشنام

خبر نگار ما در مورد سوابق تیسار سرتیپ طالب بیگی که اخیرا باز نشسته شده اند از يك منبع موثق نظامی سئوالاتی نمود که بعلمت ضیق صفحات ما درج تمام آن سئوالات مقدور نیست و آن منبع نظامی در مورد سرتیپ طالب بیگی گفت فقط میتوانم بگویم که تیسار نامبرده یکی از بهترین و درستکارترین افسران ارتش بشمار میرود و ما کمال تأسف را داریم که این سرتیپ بعد از ۳۴ سال خدمت مداوم باز نشسته گردید.

قابل توجه شرکت کنندگان در مسابقه جدول

چون عده ای از خوانندگان عزیز، مدت شرکت در مسابقه جدول شماره ۱ را کوتاه دانسته و بما اعتراض نموده اند، لذا برای اینکه عموم علاقمندان بتوانند در مسابقات فردوسی شرکت نمایند، جواب هر مسابقه پس از چهار هفته اعلام خواهد شد.
 بنابراین مدت قبول جواب جدول شماره ۱ مندرج در شماره ۹۹ فردوسی - چهار هفته بوده و پاسخ سئوالها در شماره ۱۰۳ اعلام خواهد شد.

زلف کوتاه

گفتم به بتی که ای رخت همچون ماه کوتاه ز چه روی کردی آن زلف سیاه کننا ز دراز دستی بوالهوسان ترسیدم و زلف خویش کردم کوتاه! «بانو فخر عادل خلعتبری»

روغن نباتی دو دختر نشان

روغن نباتی دو دختر نشان بهترین روغن نباتی شناخته شده
روغن نباتی دو دختر نشان صد در صد چربی دارد
 روغن نباتی دو دختر نشان بدون هیچگونه مواد مضره میباشد.
 روغن دو دختر نشان ضامن سلامتی شما و خانواده شماست.
 روغن نباتی دو دختر نشان را بکمتر به امتحان کنید تا همیشه خریدار آن باشید
 برای خرید کلی و جزئی به نماینده انحصاری
 برای امید تجار تنخانه محمد علی خیبر
 تلفن ۲۲۵۸۳ مراجعه فرمائید.

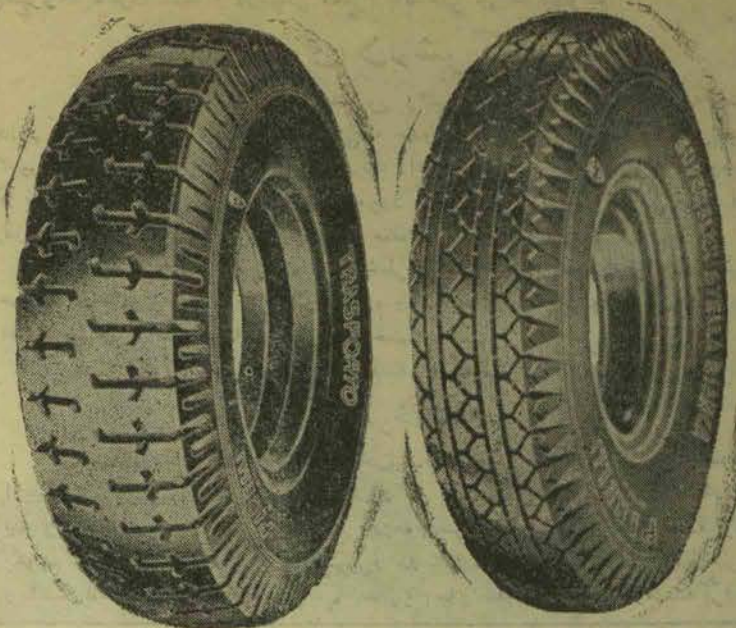


منتشر امروز میشود

کت چاپ ملی خیابان فردوسی جنب کوچه خندان تلفن ۳۳۲۶۶

لاستیکیهای

سواری و باری



پیرلی

با استحکام و دوام در دنیا بی نظیر است

رامسر زیباست و زیبا تر از آن عروس رامسر است.

عروس رامسر شاعر و نویسنده محبوب شما عادل نواد خلعبری

رافائل نابغه هنر

شرح زندگی و آثار هنرمند نامدار ایتالیا «رافائل» با عالیترین تابلوها او از عادل نواد خلعبری «غوغا» بزودی منتشر میشود

کلاس تخمچراغ توری است که مخفت آن بعلت استحکام زیاد هرگز آتیبایی نمیرخواند داشت

چراغ توری فولادی کلاس با ایستادگی فراوانی که دارد در دنیا

در هیچ فرجه دیگر کلاس صل روی مخفت نوشته شده و بجز فرماید



Coleman

نابغه هنری

شرکت سهامی بازرگانی آریین سزای مایه - تهران - تلفن ۲۲۴۴۸ و ۲۲۴۴۹

زیبایی از دست رفته خود را با استعمال

صابون معطر

بدست آرید

زیرا صابونهای معطر از بهترین روغنهای بنیاتی درجه اول تهیه شده



خمیر دندان اسکویب

برای سلامتی دندانهای افراد هر خانواده لازم و ضروری است



خمیر دندان اسکویب بارتی جدید وارد شد مرکز بخش بنگاه داروئی آلب پاساژ مینوئی ناصر خسرو نماینده انحصاری اسکویب در ایران شرکت سهامی فیروز

پیش بینی فر نای مملکت

آنچه که در این روزها بیشتر از سایر مطالب مورد علاقه مردم رشید ایران و موضوع بحث روزانه آنهاست اینست. حالا که شاه رفته و باین عمل شرکت بودا در کودتای شکست خورده و مسخره ب یکشنبه اثبات کرده است، تکلیف مملکت و رژیم آینده ایران چه میشود؟ در حال حاضر حکومت ما حکومت مروطه است و در حکومت مروطه بایستی قوه مقننه و مجریه و قضایه جدا از هم زیر نظر شاه و مملکت کار کنند، تنها شاه در هیچ يك از امور مسئولیت دارد و مسئولیت مشترک در قبال مجلسین بعهده وزراست.

دروضع امروزی که مجلس مقدمه عمل شده است و انتخابات مجلس هجدهم هم تا فرمان شاه برای تشکیل آن صادر نشود، نمی تواند شروع بشود این جریان وضع کاملاً خاصی در کشور ما پیدا

قوانین موجود مملکت حکم میکند که در غیاب مجلس عزل و نصب وزرا بایشان شاه است و بعد از کودتای مفتضحانه یکشنبه و اینکه شنیده میشود شاه دولت را معزول کرده است معلوم نیست تکلیف حکومت چگونه خواهد بود. شاه ایران هنوز رسماً استعفا نداده از سلطنت خلع نشده است.

تا وقتی هم که خلع نشده و استعفا بعد شاه است، قدرت قانونی دارد می تواند از آن استفاده کند.

اما در وضع موجود وضعی که بعد از کودتای اخیر پیش آمده است و ملت شاه شریک حادثه و مجرم میدانند و حقش برای اوقاف نیست که بتواند بر طبق آن مانی صادر کند، یکی عزل و دیگری را

در اوضاع عادی ماهر وقت شاه به سافرت برود، شورای عالی سلطنتی تشکیل شود تا در غیاب او، باموری که باید در صحنه بگذارد، رسیدگی کند. اما این روزها مانده تنها شاه نداریم، شورای سلطنتی هم نداریم، مجلس هم نداریم که باین امور رسیدگی کند.

تنها یک راه برای حل مشکل فعلی هست آنهم تشکیل مجلس موسسان است. مجلس موسسان را یا باید شاه فرمان بتشکیل بدهد یا باید مجلس بپوده آن را تصویب کند تا با تشکیل آن موافقت ضمنی کرده

یک راه دیگر هم برای تشکیل مجلس موسسان هست و آن اینکه در وضع غیر عادی، هیئت دولت تصویب نامه بگذرانند و بفرمانند کند. اما دولت برای چه مجلس موسسان تشکیل بدهد؟ تشکیل مجلس موسسان فقط برای آنست که تغییری در قانون اساسی داده

و اگر چنین مجلس در وضع فعلی بود باید بوضع سلطنت و بخصوص وضع شاه رسیده می کند. خیلی بعید بنظر می آید که دولت آقای مصدق با تشکیل مجلس موسسان موافق چه باغلیان احساسات عمومی که در روزها بعد از برضد رژیم سلطنت گرفته هر مجلس که در شرایط فعلی انعقاد

کودتای ملو گانه

بقیه از صفحه ۱
بر افتخار پیروزی دوستان ملت واضح لاجل آخرین سنگر تحریک و توطئه مبدل گردید و بهمین جهت موجی از شور و شغف سراسر کشور را فرا گرفت.

تشریح ریشه و علل این کودتای مسخره که نحوه اجرای آن خود دلیل روشنی بر کوه فکری و حلق تریب دهنگان می باشد زائد و بی مورد است زیرا خوشبختانه بر اثر مبارزات چند ساله اخیر سطح آگاهی و قدرت تشخیص و قضاوت مردم بحدی بالا آمده است که بجز عده معدودی مرتجع و مصروع و واژگان اجتماع، بقیه افراد ملت از بقال و دوره گرد و کارگر و دهقان گرفته تا بازرگان و کارمند و دانشجو با روشن بینی حقایق را تشخیص میدهند و با علاقمندی سرنوشت مملکت و نهضت ملی را دنبال میکنند.

وقتی که اشرف دو هفته قبل برق آسا و با مقدمه تهران وارد شد و بدنبال او شوارتسکف نیز بی سروصدا به تهران آمد و یکسریه حضور ملو گانه (!) رفت، این آمد و شد ها بدنبال اظهارات اخیر اینها و راجع بایران، طبعاً میبایست حادثه ای از همین قبیل که رویداد در پی داشته باشد و ما نیز در دو شماره قبل ضمن اظهار نظر در باره ورود اشرف، وقوع آنرا پیش بینی کردیم.

خوشبختانه دولت بیدار و مراقب کار بود و بوقوع توطئه خائنین و مزدوران سیه روی بیگانه را خشی و بی اثر ساخت. غلامان داغ و نفرت خورده ارتجاع و استعمار که برای ملت دام نهاده بودند یا خود بدام افتادند و یا هر اسان از خشم و نفرت و انتقام مردم راه فرار در پیش گرفتند.

پیروزی بار دیگر نصیب مردم کوچک و خیابانها، پارهنه ها و محرومیت کشیده ها، مبارزین دلیر و قهرمان ضد استعمار گردید. اکنون هنگام آن فرا رسیده است که از این پیروزی بزرگ و درخشان منتهای استفاده و بهره برداری بعمل آید و قدرت ملی شگرفی که بدور دکتر مصدق حلقه زده در جهت اصلاحات اساسی و بهبود وضع مردم و رفاه حال طبقات محروم زحمتکش که پیشقراولان نهضت ضد استعماری می باشد بکار آفتد.

این قدرت، نیروی عظیمی است که هر خار و خسی را از سر راه ترقی و تعالی مملکت و سعادت ملت بر میدارد و جنبش تاریخی ما را بسوی فردای روشن و زندگی بهتر تسریع میکند. همین نیروی عظیم و دشمن شکن بود که در طی سه سال معاندین سرسخت و دشمنان مقتدر ملت از شرکت نفت گرفته تا مجلس ضد ملی و دربار، همه را سر کوب کرده و همه تحریکات و دسائس خائنانه اجانب و مزدوران آنها را نقش بر آب ساخت، همین نیروی لایزال و حیات بخش بود که دکتر مصدق با تکیه بر آن موفق شد بپوزه امپریالیزم خونخوار و سود پرست را بخاک بمالد و ارتجاع پوسیده را از میدان بدر کنند.

سیر حوادث نشان داد که در مقابل این نیروی عظیم هیچ فرد و هیچ دسته و هیچ عاملی اگر چه متکی به بزرگترین امپراتورها و مجهز بکهنه کارترین و مزدورترین سیاستها باشد قادر بمقاومت نیست و هر مانع و رادعی در برابر آن خورده و کوب میشود.

آری ملت مافوق همه است و قدرت ملت پادشاهی را که پشت بملت کند از تخت بریزد میکشد و درباری را که کانون توطئه

باید جز اینکه رژیم سلطنت را تغییر بدهد، چاره ای ندارد.

با تغییر رژیم سلطنت در ایران شخص دکتر مصدق موافق نیست، چه وقتیکه رژیم سلطنتی بر افتاد، مجلس موسسان چاره ای ندارد جز اینکه در ایران رژیم جمهوری را مستقر سازد.

شخص آقای دکتر مصدق بطور قطع و یقین باین فراری رژیم جمهوری موافق نیست، او قرآنی را که برای شاه فرستاد امضاء کرده و قسم خورده است که «دشمن قرآن باشد اگر بخواهد رژیم جمهوری را برقرار کند.»

دکتر مصدق میدانند که هنوز معتقدین بقرآن در این مملکت خیلی زیادند و هنوز مردم ایران قسم اورا که چندین بار رادیو تهران تکرار کرد - فراموش نکرده اند.

باین مناسبت تغییر رژیم صورت نخواهد گرفت و اگر هم برخلاف میل دکتر مصدق ملت بچنین رژیمی رای داد، خود او رئیس جمهور نخواهد شد و در حال حاضر شایسته تر و بهتر از دکتر مصدق کسی را برای این مقام نمیتوان پیدا کرد.

ناچار باید رژیم سلطنتی تا چندی هنوز هم در ایران بماند، اما در اینکه این رژیم چگونه باید استقرار یابد خیلی حرفها هست.

آیا شاه ایران باید عنوان شاهی را هنوز هم داشته و فقط اجازه ورود بایران را نداشته باشد و در غیاب او شورای سلطنتی امور مربوطه را انجام دهد یا خیر، شاه باید دخلع شود و یکی دیگر بجای او انتخاب گردد؟

اگر غرض انتخاب دیگری باشد، ملت ایران بیهیچ کس دیگر برای اینکه شاه باشد، از دسترنج این ملت فقیر کاخ و کاشانه بسازد و از خون دل زحمت کشان کرمانی و اهاوای شراب ارغوانی در کام زنان آسوده درباری بریزد اجازه پادشاهی نخواهد داد.

اگر چه شنیده میشود که از هم اکنون یادوها و دوستان شاهپور غلامرضا برای ولایت عهدی او و بالتبع پادشاهی او فعالیت میکنند، اما یقین است که ملت ایران بعد از اینهمه تجربیات تلخ که از دربار رضاخانی و پسرهای رضاخان دارد زیر بار این تنگ و رسوائی مجدد نخواهد رفت.

از آن گذشته قانون اساسی هم بر گشت سلطنت بخاندان قاجار را منع کرده است. تنها در شرایط خلع یک راه موجود است و آن تشکیل شورای سلطنتی برای صدور انتخابات مجلس هفدهم و بعد هم مجلس موسسان است تا ملت ایران آزادانه و با وجود مجلس نمایندگان خود، بتواند برای سرنوشتی که باید داشته باشد تصمیم بگیرد.

فردوسی
مدیر داخلی
خسر و شاهدوستی
جای اداره: چهارراه مخبرالدوله
تلفن دفتر: ۳۸۲۲۸ منزل مدیر: ۲۴۴۶۶
چاپخانه: ۳۳۲۶۶
سه شنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۳۳۳
روز انتشار سه شنبه هر هفته

تشکیل شورای سلطنت
بقرار اطلاع برای شورای سلطنتی
شاهپور غلامرضا،
دکتر مصدق، دکتر شایگان، مهندس رضوی، در نظر گرفته شده اند
ریاست شورا را یا شاهپور غلامرضا و یا شخص نخست وزیر بعهده خواهند داشت

اطلاعات جالب و دقیق

بقیه از صفحه ۲
کاندیدای اقلیت برای نخست وزیری یعنی سر لشکر زاهدی بوده است برای مطلبی که در بالا بدان اشاره شد شاهد دیگری آورده ایم از اینکه در نحوه عزل دکتر مصدق بین مجریان آن اختلاف نظر موجود بوده است. و این اختلاف سلیقه را حاضرین بزرگه بصورت بالا عنوان کرده بود.

اختلاف شاه و دکتر مصدق بر سر مجلس ۱۷

در میان شایعات دیگر گفته میشود در مورد انحلال مجلس بین شاه و آقای دکتر مصدق اختلاف سلیقه موجود بود و شاه بنحوی که دکتر مصدق تقاضا کرده بود حاضر بابلغ فرمان شروع انتخابات دوره ۱۸ بدون صدور فرمان انحلال دوره هفدهم نبود چون دکتر مصدق اختیارات شاه را در این مورد که مجلس موسسان اخیر بوجود آورده بود قانونی نمیدانست انحلال مجلس را محتاج بصدر فرمان بخصوصی بعد از انجام رفتارندوم - نمیدید و همین اختلاف سلیقه باعث اتخاذ تصمیم جدی شاه در انداختن حکومت دکتر مصدق بود.

بهمین مناسبت نیز بعد از شکست کودتا با فاصله انحلال مجلس ۱۷ از طرف خود نخست وزیر اعلام گردید

ضد ملی و بایگانه ارتجاعی استعمار گردد بر می چنبد.

اکنون این قدرت عظیم و دشمن شکن پشت سر دکتر مصدق ایستاده است، بهترین فرصت برای تحقق آمال ملت در اختیار دولت میباشد و مردم از رهبر خردمند و انحراف ناپذیر خود انتظار دارند با قاطعیت و سرعت اصلاحات اساسی را وارد مرحله عمل کرده و اکنون که کلیه معاندین و توطئه چیان از میدان بدر رفته اند، دست با اقدامات دامنه داری جهت بهبود حال مردم بزند زیرا فقر و فلاکت و محرومیت دمار از روزگار مردم ایران در آورده بیش از این طاقت تحمل برای ایشان باقی نگذاشته است و همه در انتظار اجرای اصلاحات، و در گون شدن اوضاع میباشد

زینده و آمنه این دو زن زیبا و جوان همچون دو خواهر مهربان یکدیگر مانوس و علاقتند بودند.

هرگاه برای این و هر وقت که برای آن دلتنگی یا کدورتی پیش میآمد و یا فرصتی برایشان حاصل میگشت بنظور دیلن هم بغانه یکدیگر میرفتند و ساعتی رانزد هم نشسته بگفتگو و درد دل کردن میگذرانیدند.

آنروز نیز هنگام غروب بود که زینده بغانه آمنه آمد امثال اینکه این باریکتون ناراحتی بخصوصی داشت و با همه کوششی که در مکتوم و پوشیده نگاه داشتن انقلاب درونیش بکار میبرد باز آثار آن از نظر آمنه مخفی نمانده و ویرا وادار ساخته بود تا زوی سؤال کند، چه شده ؟

خیلی ناراحت بنظر میرسی ؟
 زینده پاسخ داد نه خواهر چیزی نیست قدری سرم درد میکند.
 آمنه گفت انشاءاله بلادوراست اینقدر ناراحت نباش رفع خواهد شد.
 گفتگو و درد دل آنها تا باسی از شب گذشته همچنان ادامه داشت تا اینکه مراد باتنی خسته و جسمی کوفته از صبحرا بغانه آمد و وقتی بادرون خانه گذاشت زینده زن زیبایی محمود را حسب معمول نزد زن خود دید با پاشاش و خوشروئی همیشگی با وی سلام و احوالپرسی نموده و از حال شوهرش سؤال کرد.

در این موقع زینده بیباخته عزم رفتن داشت و ضمنا باحوالپرسی های مراد نیز پاسخ میداد آمنه گفت حالا با این زودی چرا بلند شدی قدری دیگر بنشین میخواهیم صحبت کنیم.

زینده پاسخ داد نه خواهر جان خیلی وقت است که اینجا هستم، دلم شور میزند، بگذار بروم...

بدین ترتیب زینده از آمنه و شوهرش جدا حافظی کرده و راه خانه خویش را در پیش گرفت.

قرص ماه در نهایت درخشندگی با انوار دایمیر خود بفضای خاموش و سبز آتقریه روشنی مطبوعی بخشیده بود و زینده که غرق در فکر و خیال مبهمی بود همچنان بسمت خانه خویش پیش میرفت.

چند دقیقه بعد بغانه رسید ولی بمحض دخول ناگهان با تمام قدرت شروع بیخج زدن کرده و همسایگان را متوجه خانه خویش ساخت.

بر اثر داد و فریاد و بیخج و شیون زینده هر کس که بانگراسی و اضطراب خود را بانجا میرسانید ناگهان از فرط تحیر در جای خود میخکوب میشد زیرا در برابر روشنائی مهتاب هیکل مردی که بوسیله طناب بیکی از درختهای آنخانه آویخته شده و با آهنگ و زرش باد رقص مرمک مینمود مشاهده میکردید.

این هیکل جسد بیجان محمود شوهر جوان زینده بود.

محمود چهار سال قبل از این که با زینده ازدواج کند پدرش را از دست داده بود ولی از آنجا که اولاد منحصر بفرزاد نخواستند و ضمنا جوان فعال و کاردانی بود پس از مرگ پدر با ملک و آبی که از وی بارت برده بود، بکازر زراعت پرداخت و پس از گذشت چندین ماه بالاخره مادرش نیز به آرزوی دیرین خود جامه عمل پوشانیده و زینده را که در میان دختران آتقریه قشنگی و جذابیت بخصوصی داشت برای فرزندش محمود بزنی گرفت.

دلایل پرفتن جوانی خیر آقا، شوهرم

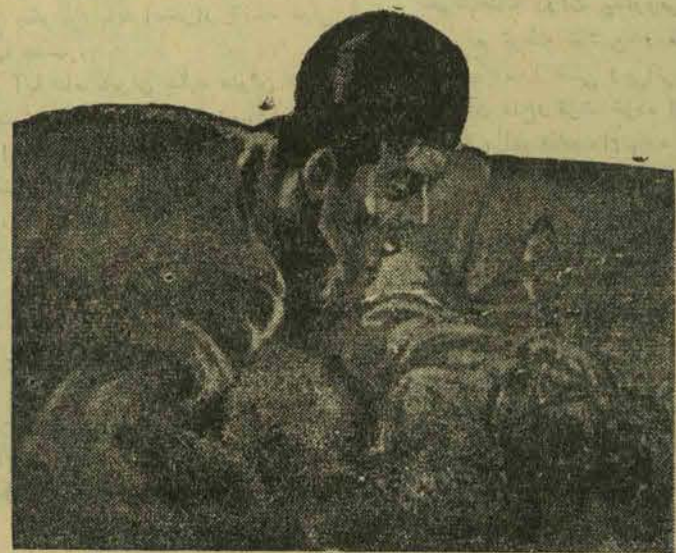
خودش را نگشته است... و خدا گول خوردیم، گمراه شدیم، مرا عفو کنید...

اینهم بدبختی مجددی بود که با عواقب شوم و اهریمنیش سراغ محمود آمده بود.

ولی مثل اینکه روزگار بد رفتار اصلا با او سرستیزه و بیکار داشت زیرا در گیر و دار همین جریان مادرش نیز ضمن يك بیماری کوتاه و پرمشقت از دست رفت و بر مصائب و آلام گذشته او رنج و شکنجه دیگری مرید شد.

بهین مناسبت آنشب هم وقتی بر اثر جیغ و داد زینده اهالی با منتهای نگرانی و اضطراب بغانه محمود هجوم آوردند و جسد بیجانش را بدرخت خانه اش آویخته دیدند همگی با اطلاع از گرفتاری و بدبختی های گذشته او متفق الرای گفتند بیچاره از فرط تیره روزی و نگون بختی

قریب یکسال دیگر نیز از این جریان سپری شد و محمود که تازه میرفت باز ندکی نوین و شیرین خویش خو گرفته و وسائل دیگری را برای راحتی خود و خانواده اش ترتیب دهد، ناگهان دست تقدیر او را با بدبختی جدیدی مواجه ساخت، زیرا در یکی از روزهای بهار همانسال هنگامیکه بر قاطری سوار بود و از معبر باریک و خطرناک کوه مشرف بقریه ای که در آن سکونت داشت عبور میکرد غفلتا خود و قاطرش بدره پرت شده و در اثر این بیش آمد ستون فقرات و قسمتی از استخوان ران راست و همچنین لگن خاصره او شکسته و چند دنده از سینه اش نیز فرورفته بود و بدین ترتیب حتی پس از مدتها مالجه بازم جوانی معیوب و معلول از کار درآمده



خودش را کشت و از این زندگی بر مصیبت آسوده شد.

این اظهار عقیده اهالی بود اما پزشک قانونی که با تق سابر مامورین برای رسیدگی و معاینه آمده بود بخود کشی محمود با نظر رشک و تردید مینگریست بهین جهت در گزارش خود نیز پس از معاینه ای لازم نوشته بود که فوت محمود فرزند عبدالله « خود کشی » بنظر نمیرسد بلکه مسرک او بوسیله دار، یک قتل مرموز بیشتر شباهت دارد، با اینجاء نتیجه تحقیقات و بررسی های کافی سایر مامورین موید این ادعا نبود زیرا زینده هنگام وقوع قتل در خانه آمنه بسر میبرده و نصیر نیز بنا بگواهی شهود همان موقع در قهوه خانه قریه نشسته بود که خیر خود کشی محمود را با اطلاع دادند.

علاوه بر اینها چهار پایه ای که زیر پای محمود سرنگون شده بود میرسانید که او شخصا بخود کشی اقدام نموده است بدین ترتیب با اینکه در مراحل اولیه تحقیقات مرگ محمود از نظر مامورین يك نوع خود کشی تلقی شده بود.

معینا چون پزشک قانونی در گزارش خود انتحار محمود را با شک و تردید تلقی نموده و وقوع آن واقعه را قتل مرموز

و از جسم فعال و روحیه بانشاط جز خاطری افسرده و غمگین و وجودی بی مصرف و خانه نشین چیزی باقی نمانده بود و چون دیگر بهیچوجه قدرت و توانایی کار کردن رانداشت لذا با صلاح دید مادرش کار های جاری خود را بیکی از بهترین و صمیمی ترین دوستانش که قبلا نیز کم و بیش با او همکاری مینمود محول کرد.

نصیر جوانی مجرد بود و چون کار و پارتابتی هم نداشت لذا بخواش دوست دیرین خود که دست تصادف ویرا آنچنان هلیل ساخته و بنقص جسمانی دچار گردانیده بود تن درد داده و از آن پس اداره امور مربوط با او را بعهده گرفت بطوریکه در ظرف مدتی قابل اصلاحیه کارهای داخلی و خانوادگی آنها تحت نفوذ و تسلط وی قرار گرفت.

در این میان البته وجود زینده نیز برای ادامه فعالیت های دوستانه او يك نوع دلگرمی و دلنشینی بخصوصی بشمار میرفت.

بالاخره کار آمد و رفت های مستقیم و غیر مستقیم نصیر بانجا رسید که خواه و ناخواه بین او و زینده دور از تصور محمود و مادر او علاقتی پدیدار گردید و آندورا هر چه بیشتر یکدیگر مانوس و علاقتند ساخت.

تشخیص داده بود لذا برودنه امر مفتوح و تحقیقات در این باره همچنان ادامه داشت.

ایامی چند از این ماجرا میگذشت و رفته رفته خاطر مرگ محمود نیز از خاطرها محو میشد.

یاد معصومیت و بی گناهی محمود عقده ای سخت در قلب زینده باقی گذارده و اندرونش را پیوسته با یکنوع عذاب و ناراحتی بی پایانی بخود مشغول میدانست زینده مانند اشخاص مست و فریب خورده ای که ناگهان از آن حالت مستی و بیخبری بخود آمده باشند از انفعال عمل ناپجا و ناهنجار خویش در پیشگاه عقل و وجدان سخت نادم و پشیمان و از نصیر نیز بشدت منزجر و گریزان گردیده دلش میخواست عقده اسرار نهانش را نزد محرمی دلسوز فاش کند و خویشش را از آنهمه عذاب و ناراحتی وجدان برهاند.

اما باز تصورات گوناگون دیگری که در مغزش رسوخ میبافت و ویرا همچنان در حال بلاتکلیفی و تردید باقی میگذاشت عاقبت طاقت زینده طاق شد و سرانجام یکروز ضمن بازجویی های از وی بعمل میآمد بالا اجبار با گریه و زاری مانند گناهار کی در برابر مردی روحانی عقده ازدل میگذاشت و از معاصی و اعمال نا بجای خویش با عفو و پوزش میکند حقیقت قضیه را بیان و در حالیکه هر چند لحظه یکبار بغض گریه را میفشرد اسراری را که تا آنوقت نهانخانه دل مخفی داشت بیاز پرسشها و ابراز نمود.

زینده گفت :
 اقرار میکنم که شوهرم خود کشی نکرده است، آری پس از پیش آمدن آن حادثه ناگوار چون بنقص جسمانی دچار گشته و دیگر قدرت انجام کار را نداشتن بیاس دوستی و صمیمیتی که بین او و نصیر حکمفرما بود کارهای خود را با او سپرد کرد و بالاخره بواسطه ادامه همین جریان بود که رفته رفته در عین نفهمی و نادانی مسخورد تلقینات شیطانی نصیر وانه کردیدم.

نصیر میگفت واقعا بدبختی نیست تو با این زیبایی و ملاحظت زن یک چنین موجود زائد و از کار افتاده ای هستی نصیر در مواقع مقتضی آتقدر از گونه سخنان در گوشم خوانده و مرا از دواج با خود دلخوشی داد که رفته رفته مانند مجسمه بی اراده ای تحت تاب تلقینات سوء او واقع گردیدم و عاقبت متعاقب این گفته ها یکروز غروب تکلیف کرد ساعتی بغانه آمنه بروم تا در غیاب من کار را طوری خاتمه دهد که با اطلاع از پربشانی و بیچارگی های محمود همه تصور کنند که او از فرط غم و سیه روزی خودش را کشته است تا تکید کرد که پس از مراجعت از نزد آمنه بمحض دخول بغانه ناگهان شروع بداد و پوزش نموده و اهالی را متوجه خانه خویش رسانید بدین ترتیب منمهم پس از اینکه بغانه آمنه و شوهرم را بدرخت آویخته دیدم بهیچ نحو عمل کردم.

زینده پس از اتمام سخنانش با وزاری فراوان گفت :
 آقا بخدا گول خوردم نفهمیدم بیگناهم مرا ببخشید ولی بالاخره دانای عالی جنائی زینده را سه سال و آن دوست طماع و خطاکار را نیز به ساحل حبس محکوم کرد.